رباعیات سنایی غربومی

فهرست مطالب

١	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		•	•	• •	تبر	کیش م	بر. سدیر	رابه	ت م	نسر	عسد	ره ۱:	يشار	باعی •	J
۲	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	, ,	•	•	ن بادا •	إمر	شه د سه د	<u>.</u> سم	نن	ت	وسمه));	.ده ۲	پشار	باعی •	J
٣	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	, ,	•	•		مارا	دى	لہٰر	ز ه	آدر آ	 غانو	<u>.</u> : ع	ره ۲	ي شمار	باعی •	J
۴	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	, ,	•	•		. !	بدمار	و باث	ربا ت	قرار	ر ئى كە	T:	و ۴	ی شمار	باعی •	J
۵	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	, ,	•	•	بازترا	٢	بت	نارند	ي شکو	بار	ر ی کر	/ []:	ره ۵	ي شمار	باعی •	J
۶	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	, ,	•	•	٠.,	بم	ربا <i>ب</i> •) بەھ •	ختی	ربسو	ر چند چ	: هر	.ه ع	ي شمار	باعی •	J
٧	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	, ,	•	•	تمرا	اطاما	وراه	نمو	ت	دور	ران	9°:	۷۵.	يشار	باعی •	J
٨	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	, ,	•	リ	يتم	ئى	شها [.]	پ تو	وصل	ل,	منر	<i>)</i> :	٨٥.	شار پاشار	باعی •	J
9	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	, ,	•	•	تمرا	عبرہ	هنه با	ي شگر	بر	ز طر	ولُ)):	:90.	ي شمار	باعی •	J
١.	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	, ,	•	•	٠.١	ن ر	مرحا	كند	ر شاد	نو دا	دوه	:1:	.ه ۱۰	ي شمار	باع •	J

11	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	شا) شا	ون	ت,,	لمعر	ز ط	ىدكە	بر ماث	: ک	, 11 o.	ی شمار	رباع
17	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	سرما	افس	په از	ر بور •	;»	ن نه	ردي	ر • : ک	/ 17 o.	يشار	رباعي
١٣	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	. ا	<u>.</u> سی.	إند	مديدا	ي س قص	ردی	کر ک	ر در د ل	۱: (ره ۲	م پشار	رباعی
14	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	·	آر	ر برد ریرد	ن	نوزا	سم	رد ,	سوز اسوز	ران	: ن	ره ۴	يشار	رباعی •
10	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	<u> </u>	ناب	رو	ودى	نسته! نسته!	م م	جشمم چ	نادر	<u>:</u> ۱	ره ۵	يشار	رباعي
1,5	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ب	^{جو} ار	داد	ن،	وندائ	ُ چکو	تم:	کو پاکس	ر اول	: 1	رہ بح	ي شار	رباعي
1	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	·	، ئار	رخور	ید	م م ای	ر بدر مور	یت "	کر اکر ک	.ير. هني	/ ۱:	, Y 8.	يشار	رباعي
14	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	·	رار	م ثبه	ايا.	ی در	عابدا	مرزن	ر ک	م ککس	ر آ:۱	٨٥.	ئىلار	رباعي
19	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	·	مح •	ماند	ننی	<u>.</u> ابرو	ت	• • •	ز دو	ورا	ر : ا	190.	يشار	رباعی •
۲.	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		·	لمرس	ل ط	اصل	ب	ن	ر عنت عنت	حق *	پيون	ئلر •	یم	1:	۲۰۵.	ی شمار	رباعی
71	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	<u> </u>	ا طرو	بل	داص	ب بو	.وم	ت	ی	ت م	بهار	ا و ل	ره ۲۱	ی شمار	رباعي
**	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	_	ىب	بچ پ	بی	ئردو	اله	رولا	يلوفه	: ::1	17 0.	يشار	رباعی
77	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	Ļ	ئب	: ش	- آر	ي از	كرم	م کہ	ر نیدم	ئاش	 :۲	۳۵.	ي شار	رباعی •

74	رباعی شاره ۲۴: از روی تو و زلف تو روز آمدو شب
70	رباعی شاره ۲۵: تا دیده ام آن سیب خوش دوست فریب ۲۵ میلی تا دیده ام
7,5	رباعی شاره ع۲: بی خوابی شب جان مراکر چه بکاست
**	رباعی شماره ۲۷: ای جان عزیرتن بباید پرداخت
۲۸	رباعی شاره ۲۸: آن موی که سوز عاثبقان می انگیخت
79	رباعی شماره ۲۹: در دوستی ای صنم حو دادم دادت
٣.	رباعی شاره ۳۰: ای مانده زمان بنده اندریادت
٣١	رباعی شاره ۳۱: ای کرده فلک به خون من نامزدت
44	رباعی شماره ۳۲: صدبار به بوسه آزمودم پارت
44	رباعی شاره ۳۳: ای خواجه محمدای محامد سیرت
44	رباعی شاره ۳۴: زین پس هر حون که دار دم دوست رواست
۳۵	رباعی شاره ۳۵: خور شد به زیر دام معثوقه ٔ ماست
45	رباعی شاره ع۳: سیرون جهان مهمه درون دل ماست
٣٧	رباعی شماره ۳۷: روز از طلبت پرده ٔ بیکاری ماست

٣٨	رباعی شاره ۳۸: هرباطل را که رهکذر برگل ماست
49	رباعی شاره ۳۹: هجرت به دلم حوآتشی در پیوست ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
۴.	رباعی ثماره ۴۰: دسی که حایل تو بودی پیوست
41	رباعی ثاره ۴۱: تازلف بتم به بندزنجیر منت
47	رباعی ثناره ۴۲: خوانهم که به اندیشه و یارای درست
44	رباعی ثناره ۴۴: گفتم پس از آنهمه طلبهای درست
44	رباعی ثناره ۴۴: مشت بتا چثم توو تبریه دست ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
40	رباعی ثناره ۴۵: ای مه تویی از چهار کوهر شده ،ست ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
45	رباعی شاره ۴۶: چون من به خودی نیامدم روز نخست
47	رباعی شاره ۴۷: ای چون گل و مل در به درو دست به دست
47	رباعی شاره ۴۸: ای نمیت شده ذات تو در پرده ٔ ست
49	رباعی شاره ۴۹: کشگر که عثق عارض خرم ست
۵۰	رباعی ثیاره ۵۰: کیرم که چوگل بهمه نکویی باست

۵۱	گراب جهان حال رخساره "نست	رباعی شاره ۵۱:
۵۲	امروز ببرزانچه تراپیوندست	رباعی شاره ۵۲:
۵۳	بر من فلک ار دست حفاکشروست	رباعی شاره ۵۳:
۵۴	تا جان مرا باده ^{ئه} مهرت سودست	رباعی شاره ۵۴: ·
۵۵	در دام توهر کس که گرفتارترست	رباعی شاره ۵۵: :
۵۶	ِ مَرُّكَانِ وَلَنِشِ عِذْرُ وَعِذَا بِي دَكُرِست 	رباعی شاره ع۵: ·
۵۷	هر خوش پسری را حر کات د کرست	رباعی شاره ۵۷: ·
۵۸	هرروز مرابا تونیازی دکرست	رباعی شاره ۵۸: ·
۵۹	در شهر هر آنگسی که او مشهورست	رباعی شاره ۵۹: ·
۶.	نې غم خوردن این حهان فانی موسست	رباعی شاره •ع:
۶۱	در دیده کبر کبریای توبست	رباعی شاره ۱عر: ·
<i>5</i> 7	ر گر کویم جان فداکنم جان نفست م	ر رباعی شاره ۶۷:
۶۳	تااين دل من بميثه عثق انديش ست	رباعی شاره ۴ع:

54	رباعی شاره ۶۴: زین روی که راه عثق راهی تنگ ست ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
۶۵	رباعی شاره ۵ع: ار نبیت دلان فزونت ار بست کمت ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
99	رباعی ثناره عرع: تنگی دین یار زاندیشه کمت
۶٧	رباعی ثماره ۷۶: هرروز مراز عثق جان انجامت
۶۸	رباعی ثاره ۸۶: آنجاکه سرتیغ ترایافتن ست
۶۹	رباعی ثناره ۶۹: آنم که مرانه دل نه جان و نه تنست
٧٠	رباعی شاره ۷۰: برنان محبت نفس سرد منست
Y 1	رباعی شاره ۷۱: شبهاز فراق تو دلم پرخونت
Y T	رباعی شاره ۷۲: آن روز که مبی بامن او راکینت
٧٢	رباعی شاره ۷۳: در مرک حیات اہل دادو دینست
٧۴	رباعی ثماره ۷۴: آنکس که سرت برید غمخوار تواوست ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
٧۵	رباعی ثناره ۷۵: آنکس که به یاد او مرا کارنکوست
Y ۶	رباعی ثناره عز۷: ایام درشت رام هبرام شه ست

YY	رباعی شاره ۷۷: هر چند ملای عثق دشمن کامیت
٧٨	رباعی ثماره ۷۸: در دام توهر کس که کرفتارترست
٧٩	رباعی ثیاره ۷۹: چندان چشمم که درغم هجر کریت
٨٠	رباعی ثاره ۸۰: کویند که راستی چوزر کانتیت
٨١	رباعی شاره ۸۱: کمترز من ای جان به جهان حاتی نبیت
AT	رباعی شاره ۸۲: اندر عقب د کان قصاب کویست
۸۳	رباعی شاره ۸۳: زلفین تو تا بوی کل نوروزیت
۸۴	رباعی شاره ۸۴: عقلی که زلطف دیده ٔ حان پنداشت
۸۵	رباعی ثناره ۸۵: روزی که رطب دادیمی از پیشت ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
٨۶	رباعی ثماره ع۸: نوری که نمی جمع نیابی در مشت ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
ΑY	رباعی ثیاره ۸۷: بس عابد را که سرو بالای توکشت
٨٨	رباعی شاره ۸۸: صدبار رہی میش به کوی تو شآفت
٨٩	رباعی شاره ۸۹: بویی که مراز وصل یار آمد رفت

9.	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ت	ر فر	ه نوې	بيثا	ر مم •	عا	عالم	اسی	٩: ا	ره•	يشار	باعج	J
91	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		ت	وبكف	/ !!	پو	لف	برز	یہ می	ر ی ک	زاز	۹: ۱	ره۱	يشا	باعج	IJ
97	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ت	عب	ره سا	ر گل	ر ون و	ئے چ ا	مانسر	اره	دم	ي در	حوار *	:91	ره ۲	يشار	باع	IJ
94	•	•	•	•		•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ت	سفس	مُ	بتوا	ثق	و م	بەس	اک.	ر افلا	:97	ره •	يشا	باع •	IJ
94	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ت	حفيه	پانو	ران	م ہج	اغ اغم	مم	ئار نا	ناکو	:97	ره ۽	يشا	باع •	J
۹۵	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ت	اقتمس '	ور يا	تو خ پ	ت	• سمر	جر.	ناك	/ 7.)	:96	ره د	يشار	باع	J
9,5	•	•	•		•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ت	زغمه	ین	بسا	ث سن	رو	ره	ي در	ائ	:9,5	ره خ	يشا	باع •	IJ
97	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		ت	عمیر	م ز	زماج	ىرفت	س ک	, احوا پ	ت	ظلمه	از	:91	ره ا	يشار	باع •	IJ
9.	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ت	رغمس	م ز	انوان	رو نا	زار	يةو	پنجه	ول	:9/	ره۱	يشا	باع •	ر. ,
99	•	•	•	•		•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ت	غمه	ربار	کث	ر س	لم	ندد	مر ح *	•:9	ره۹	يشا	باع •	J
١	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•											يشا		
1-1	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		ت	نزايه	دروان	ی،	رباء	ان	ى •	فتر	ن	زير	:1•	ره۱	يشا	باع •	ı)
1.7	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		يت	در کو	ر بریاد	ز که	ر <u>ا</u> ن	درز	: س	- آر	:1.1	ره ۲	يشا	باع •	ו י

1.4	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	نج	ب سر	چند <i>ی</i> ن	وصد	ين و ي	ئى	سنرا	ئى تو	مر: : ،ما	1.4	ثماره '	رباعی •	,
1.4	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ح	ن صبو	و وفعن	سی و	ر من.	عمر	<i>ار</i> سم.	: اند	1.4	شماره	رباعی:	,
۱۰۵	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	• • .	إباد	بحوز	ندي	نرابل	حاه:	: هر	۱۰۵	شماره	رباعی! •	,
1.5	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	باد	بار ت	خرو	ل و خ	ا فعال	خ تو	ئىسل	: ای	عر1۰	سماره	رباعی :	,
1.4	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	باد	ث س	افل و ^ر	ن غ	ا قلار	یعا	ب سوم	ئت	: کون	/ 1 •¥	شاره '	رباعی •	,
۱۰۸	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	م باد	در خ	خم	پمیس. ممیس	ت	عنانه	زرا:	۱۰۸	ساره.	رباعی •	,
1.9	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	وباد	ئ	ر مرمها	اك و	ر م م	بصر	. نور	:1•9	شماره ا	رباعی :	,
11.	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	اد توباد	ه آس	زول	ئى	په شاد	ں ہم	اصل	:11•	شماره	رباعی •	,
111	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ته باد	• • •	پر نو بک	طبع پا پ	و من •	سرچ • •	از	:111	نماره	رباعی: •	,
117	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	اد .	بايد	نوبر	د بوار •	لەزد	ر وی ا	: کر ا	/ :111	نماره	رباعی: •	,
117	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	اختهاد	، ناسا	ٿ	کار نس	لەنە كەنە	ر یک	: کار	117	نماره '	رباعی :	,
114	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ىباد .	وز.	حمانس	ت تو	فراو	مم ز	څ :	:114	شاره	رباعی:	,
110	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ء ٽاد	ثق تور	ارغ ار	شم سم	ي كه با	ر ساقی	ن را	- : آر	110	شماره	رباعی :	,
11,5	•	•	•	•		•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	• رىراد	ي حو	وائ	ياد ت ا	ر لەكنم	ر ن به ا	• آر	عر11	نماره	باعی [؟]	,

114	رباعی ثماره ۱۱۷: مارا بجزاز توعالم افروز مباد
114	رباعی شاره ۱۱۸: در دیده نخصم نیک روی تومباد
119	رباعی شاره ۱۱۹: آب از اثر عارض تو می کردد
17.	رباعی ثاره ۱۲۰: تن درغم تو در آب منرل دارد
171	رباعی شاره ۱۲۱: هجر تو خوشت اگر چه زارم دارد
177	رباعی شاره ۱۲۲: از روی تو دیده کم جالی دارد
177	رباعی ثماره ۱۲۳: با هجر تو بنده دل خمین می دارد
174	رباعی شاره ۱۲۴: ای صورت توسکون دلها چوخرد
150	رباعی ثفاره ۱۲۵: که جفت صلاح باشم و یار خرد
175	رباعی شاره ۱۲۶: من حون تونیانم تو حو من یا بی صد
177	رباعی شاره ۱۲۷: روزی که بود دلت ز جانان پر درد
171	رباعی شاره ۱۲۸: کر خاک ثوم چو بادبر من گذرد
179	رباعی شاره ۱۲۹: برر هکذر دوست کمین خواهم کرد

۱۳۰	رباعی ثماره ۱۳۰: از دور مرابدید لب خندان کرد
171	رباعی شاره ۱۳۱: سودای توام بی سرو بی سامان کرد
147	رباعی ثماره ۱۳۲: روزی که سراز پرده برون خواهی کرد
144	رباعی شاره ۱۳۳: چون چېره توز کريه باشد پر درد
184	رباعی شماره ۱۳۴: کفتاکه به کرد کوی ماخیره مکرد
180	رباعی ثناره ۱۳۵: منگر توبدا ککه ذو فنون آید مرد
145	رباعی شاره ۱۳۶: روکر د سراپرده ٔ اسرار مکرد
187	رباعی ثماره ۱۳۷: آن بت که دل مرا فراچنک آورد
۱۳۸	رباعی شاره ۱۳۸: بس دل که غم سودو زیان تو خورد
144	رباعی شاره ۱۳۹: هر کوبه جهان راه قلندر کسیرد
14.	رباعی شاره ۱۴۰: چون پوست کشد کار د به د ندان کسرد
141	رباعی شاره ۱۴۱: این اسب قلندری نه هر کس تازد
147	رماعی ثناره ۱۴۲: کسری که کرسنه ثندیه نافی ارزد

144	رباعی ثیاره ۱۴۳: بادی که ز کوی آن نگارین خنرد
144	رباعی شاره ۱۴۴: ای آنکه برت مردم به، ددباشد
140	رباعی شاره ۱۴۵: د شنام که از لب تومهوش باشد
145	رباعی شاره ع۱۴: توشیردلی شکار تو دل باشد
147	رباعی شاره ۱۴۷: این ضامن صبر من خجل خوامد شد
147	رباعی شاره ۱۴۸: در راه قلندری زیان سود توشد
149	رباعی شاره ۱۴۹: بالای بتان چاکر بالای توشد
10.	رباعی شاره ۱۵۰: از فقرنشان نکر که در عود آمد
101	رباعی ثناره ۱۵۱: در هجر توام قوت یک آه نماند
107	رباعی ثماره ۱۵۲: نارفیة به کوی صدق درگامی چند
105	رباعی شاره ۱۵۳: نقاش که برنقش توپرگار افکند
104	رباعی ثماره ۱۵۴: مرغان که خروش بی نهایت کردند
100	رباعی ثماره ۱۵۵: ای کل نه به سیم اگر به جانت بخرند

105	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	Å		م و	ء ر	تعب	ئ كەر	ر ثار	ررد	ن بی	۲I: •	۱۵	ره ع	ئىشار	رباعي •
104	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	j	وبر. وبر	نام ^أ	نو	له في	ر ی	ندا	مرر	: سي	10	ره ۷	ي شار	رباعی
101	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	• ,	ورند	م م	رسم	ا. •	ريك	ر ت.	دار	: سا	:10	ره۸	ی شار	رباعی
109	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	٨	يكثن	ر نوش	: ن	ر حوا پ	زه ا	عام •	د تو.	!!	:14	ره ۹۵	ي شار	رباعی
15.	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		لند	بر کا	ر. موچيه پوچيه	و ہمج و ،مج	 فدن	شق	"ماع	ر1:	ده • •	ئىشار	رباع •
151	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	• ,	ا	ر. وعم	ی و	شاد	ی	کرا	بر ت تو	عثو	۱۶:	ره ام	ئىشار	رباعي
157	•	•	•		•	•	•	•	•	•	•		•	•	•	•	•	•		ند	ئ ي نک	ر ودى	كەس	ر دولا	ار مکو •	ر اسا	۱۶:	:Y0.	ئىشار	رباع
154	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	,	نكنه	حم	س پر	' نوپر	· ~	ِرِ ل ھ ۔	سرة	زم '	_	: يك	ر ع1:	ره ۳	ی شار	رباع •
154	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ر	زنهنا	ث ب تو	ابوا	لون	ر وو	اكر	ر ناق	ه د عس	:12	ره ۴	ئىشار	رباع
180	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	• ,	داننه	م دا	ئە بىرلى	اكر	پر نو	وعم	ئق	: ع	عرا	ره ۵	ی شار	رباعي
188	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ئد	إرانا	دلد	ثق	ير ع	راس	بر نهاک	T:	عرا	رہ عر	ئىشار	رباع
154	•	•	•	•	•	•		•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ند	محتدا	آويا	ث	عد پر عد	ن	רנ ^ז ,	بر ہماک	. [:	عرا:	ره ۷	ئىشار	رباعي
181	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ىند	می:	ن	وزيا	ت تر	فراد	ره ز	: در "	عرا:	' \0.	ئىشار	رباعي

159	اعی شاره ۱۶۹ : آن روز که مهر کار کر دون زده اند ،	ر ,
14.	باعی شاره ۱۷۰: تا در طلب مات نهمی کام بود	ر '
141	باعی شاره ۱۷۱: آن ذات که پرورده [*] اسرار بود	ر •
177	باعی شاره ۱۷۲: هر بوده که او زاصل نابود بود	ر •
177	باعی شاره ۱۷۳: دل بنده ٔ عاشقی تن آزاد چه سود باشد	ر ,
174	باعی شاره ۱۷۴: زن، زن زو فا شود ز زیور نشود	ر •
۱۷۵	اعی شاره ۱۷۵: ترسم که دل از وصل تو خرم نشود	ر '
14,5	باعی شاره ۱۷۶: یک روز دلت به مهرمانگراید	ر. •
144	باعی شاره ۱۷۷: آنی که فدای توروان می باید ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،	ر ,
144	اعی شاره ۱۷۸: گاهی فلکم کریستن فرماید	ر ,
149	باعی ثاره ۱۷۹: روزی که بتم ز فوطه رخ بناید	ر. •
۱۸۰	اعی شاره ۱۸۰: مردی که به راه عثق حان فرساید	ı)
1/1	باعی شاره ۱۸۸: آن باید آن که مردعاشق آید	ן י

171	رباعی شاره ۱۸۲: آن عنبرنیم باب در هم نگرید	
124	رباعی شاره ۱۸۳: دی بنده چو آن لاله ٔ خندان تو دید	
124	رباعی شاره ۱۸۴: اکنون که ساہی ای دل چون خور شیر	
110	رباعی شاره ۱۸۵: ای دیدن توراحت جانم جاوید	
125	رباعی ثماره ۱۸۶: ای خور شیدی که نورت از روی امید	
144	رباعی ثماره ۱۸۷: یک ذره نسیم خاک پایت بوزید	
۱۸۸	رباعی شاره ۱۸۸۸: کویی که من از بلیجبی دارم عار	
1.49	رباعی ثماره ۱۸۹؛ چون از اجل تو دید برلوح آثار	
19.	رباعی شاره ۱۹۰: نازان و کرازان به و ثاق آمدیار	
191	رباعی شاره ۱۹۱: از غایت بی تکلفی ما در هر کار	
197	رباعی شاره ۱۹۲: نه چرخ به کام ما بکر د دیک بار	
198	رباعی شاره ۱۹۳: بخت و دل من زمن برآ ورد دمار	
194	رباعی شاره ۱۹۴: ای کشته چوماه و بمچوخور شید سمر	

190	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	/	كىر	ىر بلە	از ق	ره تر	. ه خشد	تور	بی	ي رو	: انح	:196	ره ۵	ں شا	رباع
195	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	• .	وكر	/ / ? 9.	נ כ כ ו	او نبو	ر حو پ	ر ک	ر می کس	ر : آار	:19/	ره ع	ں شا	رباع
194	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	,	أغاز	تآ	وسر	ركره	ر ن چ پ	عثو	بنكر	ر کی:	باز	:19	ره ۷	ں شا	رباع
191	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	• .	راز	او به •	: نکار	ہے! بہ آ!	س	ل.	ىزدا	هرا	:19,	ره۸	ى شا	رباع
199	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	غاز	ي آ	ردي	ير ک	ء عثو	بث	<i>סג</i> י	پو	اول	:19	ره ۹	<u>،</u> شا	رماع
۲	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	از	ے در	بهای	ر ان	صنم	ی'	پنوا	شق	ازء	:۲۰	ره•۰	ں شا	رماع
۲۰۱	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	از	رەسا	 قاع	سم	ن ص	ود آ ود آ	ره ^ب	مور	خوش	:۲۰	ره۱۰	ى شا	رباع
۲۰۲	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	• .	، باز	روم	اراك	وراو	راحو پ	 	نادر	:۲۰	ره ۲	ں شا	رباع
۲۰۳	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		ئياز	<u>:</u>	سرو	ومد ^و	ی	رارو	كەتر	ر ہی	خوا	۲۰۱	ره ۲	ى شا	رباع
7.4	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	• .	ساز	ئى د	روا	شه با	سمع ر،مع	ر می که	ر. عوا	:۲۰	ره ۲	ں شا	رباع
۲۰۵	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	,).	رو	زم	فرو	ول	إن	ر سجر	ت:	لشر	<u>/</u>	۽ شي	: ۲ • 6	ره ۵	ى شا	رباع
۲۰۶	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		•	• .	پنوز	ث:	ا و با	وده ا	ناب	بن	گار	: ان	:۲•/	رهء	<u>ن</u> شا	رباع
۲.٧	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	• •	منوز	يم	نوا	ن بو	مراا	ىمە م	بر : آر	۲۰۲:	ره ۷	ں شا	رباع

۲٠۸	رباعی شاره ۲۰۸: برچرخ نهاده پای بستیم هموز
۲٠٩	رباعی شاره ۲۰۹: ای در سرزلت توصبا عنسر بنیر
۲۱۰	رباعی شاره ۲۱۰: درد دلم از طبیب بیهوده میرس
711	رباعی ثناره ۲۱۱: ای دیده زهر طرف که برخنردخس
717	رباعی شاره ۲۱۲: خواندیم کرسنهاز دل یار ہوس
717	رباعی شاره ۲۱۳: ای چون متی برده دل من به بهوس
714	رباعی شاره ۲۱۴: ای من به توزنده همچومردم به نفس
710	رباعی شاره ۲۱۵: اندر طلبت هزار دل کرد هوس ۲۰۰۰، ۵۰۰، ۲۱۵ اندر طلبت
71,5	رباعی شاره ۱۲۶: شمعی که چوپروانه بود نر د توکس
117	رباعی شاره ۲۱۷: بادی که بیاوری به ما جان چونفس
71 A	رباعی شاره ۲۱۸: ای تن وطن بلای آن دلکش باش
719	رباعی شاره ۲۱۹: ای کشته دل و جان من از عثق تولاش
77.	رباعی شاره ۲۲۰: بامن ز در یحپه ای مثبک دلکش

771	 گل پوش سمن پاش توخوش	رباعی شاره ۲۲۱: ای عارض
777	 مرنهاده مثك وسكرش	رباعی ثماره ۲۲۲: بر طرف ج
777	 ېى درآيى اى دلىركش	رباعی شاره ۲۲۳: چون نردر
774	 و چشم داری ای حورافش ۲۰۰۰	رباعی ثناره ۲۲۴: نی آب د
770	 ن و آن چه کویی غم خویش	رباعی ثناره ۲۲۵: باسینهٔ ایر
775	 كىروھردوعالم بفروش	رباعی ثماره ۲۲۶: می بر کف
TTV	 ل من چوهزاران درویش	رباعی شاره ۲۲۷: ای برده د
77.	 ن رويم و که در پي کيش	رباعی شاره ۲۲۸: که در پی دیر
779	 ردم دانادرویش	رباعی ثاره ۲۲۹: هر چند بود م
77.	 به حیرت از منرل خویش	رباعی ثناره ۲۳۰: دی آمدنی
771	 بهار کوی و دروازه ٔ ننویش	رباعی شاره ۲۳۱: آراست.
777	 اى ئىكىل كافركىش	رباعی ثیاره ۲۳۲: از عثق تو
777	 به آنش انباثت چوشمع	رباعی ثماره ۲۳۳: معثوقه دلم

774	شاره ۲۳۴: از یاروفامجوی کاندر هرباغ	
750	شاره ۲۳۵: نیکوتری از آب روان اندر باغ ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،	رباعی
17 5	شاره ع۲۳: نادیده من از عثق تو یک روز فراغ ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،	رباعی
777	پشاره ۲۳۷: ای بیماری سروترا کر ده کناغ	رباعی
777	شاره ۲۳۸: در راه تو ار سودو زیانم فارغ	رباعی
779	شاره ۲۳۹: تا دید ہوات در دلم غایت عثق ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،	رباعی
74.	شاره ۲۴۰: برسین سرپر سرسپاه آمد عثق	رباعی
741	شاره ۲۴۱: جزمن به جهان نبود کس در خور عثق	رباعی
747	شاره ۲۴۲: تحویل کنم نام خود از د فترعثق ۲۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰	رباعی
747	شاره ۲۴۳: جزتسر بلانبود در ترکش عثق	رباعی
744	شاره ۲۴۴: کویند که کرده ای دلت برده ٔ عثق	رباعی
740	شاره ۲۴۵: کی بسته کند عقل سراپرده ٔ عثق	رباعی
745	شاره ۶۲۶: چشمی دارم زاشک پیانه ٔ عثق ۲۴۰ می ۲۲۰ و ۲	رباعی

14V	رباعی ثماره ۲۴۷: خور ثبید سابسوز داز سایه ٔ عثق ۲۰۰۰، ۲۴۷ نفر شدیما بسوز داز سایه ٔ عثق
747	رباعی شاره ۲۴۸: آن روز که شیر خوردم از دایه ٔ عثق ۲۰۰۰، ۲۴۸: آن روز که شیر خوردم
749	رباعی ثناره۲۴۹: کردی توپریر آ ب وصل از رخ پاک
۲۵۰	رباعی شاره ۲۵۰: ای آصف این زمانه از خاطر پاک
701	رباعی شاره ۲۵۱: زین پیش به شبهای سیاه شبه ماک
TDT	رباعی شاره ۲۵۲: ناید به کف آن زلف سمن مال به مال
10 T	رباعی ثماره ۲۵۳: هرچند شدم زعش توخوارو خجل
1 04	رباعی شاره ۲۵۴: ای عهد تو عهد دوستان سرپل
700	رباعی ثماره ۲۵۵: از گفتهٔ بدکوی تو چون هرعاقل ۲۰۰۰،۰۰۰، در ۲۵۵
T05	رباعی شاره ع۲۵: باچیره آن نگار خندان ای گل ۲۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
Tay	رباعی شاره ۲۵۷: ای عمر عزیز داده بر باد زجهل
701	رباعی شاره ۲۵۸: در عثق تو خشه بمچوابروی توام ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
709	رباعی شاره ۲۵۹: از روی عتاب اگر چه کویی سردم

T\$.	رباعی شاره ، ع۲: بسیار زعانقیت غمها خوردم
751	رباعی شاره ۱ع۲: بردل زغم فراق داغی دارم
757	رباعی شاره ۲۶۲: هربار ز دیده از تو در تیمارم
754	رباعی شاره ۴۶۲: هرروز به درد از تو نویدی دارم
T54	رباعی شاره ۴۶۶: نامت پس ازین یارا به اسم دارم
180	رباعی شاره ۵۶۶: در خوابکه از دل شب آتش بنیرم
T88	رباعی شاره عوع ۲: چون در غم آن نگار سرکش باشم
757	رباعی ثیاره ۲۶۷: گفتم خود را زخس کهدار ای چشم
T&X	رباعی ثناره ۱۶۶۸: افسرده شداز دم د هنم دم چثم
759	رباعی ثیاره ۹ ع ۲: کر با فلکم کنی برابر بیثم
۲۷۰	رباعی شاره ۲۷۰: روز آمد و برکشید خور شید علم
771	رباعی شاره ۲۷۱: تیغی از کف و بازوی تو ای فخرامم
777	رباعی ثیاره ۲۷۲: چون گل صفا جامه به صدحا چاکم

777	رباعی ثناره ۲۷۳: با دولت حن دوست اندر جنگم
774	رباعی شاره ۲۷۴: ای بسته به تو مهروو فایک عالم
770	رباعی شاره ۲۷۵: ای کشة فراق توغم افزای دلم
145	رباعی شاره ع۲۷: پرشدز شراب عثق جا نا جامم
***	رباعی شاره ۲۷۷: یک بوسه بر آن لبان خدان نرنم
TY A	رباعی ثماره ۲۷۸: بی وصل تو زندگانی ای مه چکنم
779	رباعی ثاره ۲۷۹: کسیرم زغمت جان و خرد پیرکنم
۲۸۰	رباعی شاره ۲۸۰: دارد پشتم زوعده ٔ خام توخم
7/1	رباعی شاره ۲۸۱: ای چون سکن زلف تو پشم خم خم
TAT	رباعی ثناره ۲۸۲: از آمدنم فزود رنج بدنم
۲۸۳	رباعی ثماره ۲۸۳: با ابر همیشه در عابش مینم
714	

710	رباعی شاره ۲۸۵: دروصل شب و روز شمردیم بهم	
T AS	رباعی ثناره ۶۲۸: مجرم رخ توکه ما بدو آسامیم ن	
TAY	رباعی ثماره ۲۸۷: چوبی بودم بود به گل درپایم	
TAA	رباعی شاره ۲۸۸: گفتم که مکر دل ز توبرداشتایم	
719	رباعی شاره ۲۸۹: چون می دانی همه زحاک و آبیم	
79.	رباعی ثاره ۲۹۰: یک چند در اسلام فرس ناخته ایم	
791	رباعی شاره ۲۹۱: راحت ېمه از غمی برانداخته ایم	
797	رباعی شاره ۲۹۲: از دیده درم خرید روی توشدیم	
797	رباعی شاره ۲۹۳: ما شربت هجر تو چشیدیم و شدیم	
794	رباعی شاره ۲۹۴: زان یک نظرنهان که ما دز دیدیم	
790	رباعی شاره ۲۹۵: کاری که نه با تو بی نظام انگاریم	
79 5	رباعی شاره ۲۹۶: تاظن نسری که از تو اگاه تریم	
797	رباعی شاره ۲۹۷: ماننده ٔ باداکر چه بی پاوسریم	

79 <i>A</i>	رباعی ثماره ۲۹۸: با خوی بد توکرچه در پرخاشیم
799	رباعی ثیاره ۲۹۹: ای روی تو پاکنیرهٔ تر از کف کلیم ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
٣	رباعی شاره ۳۰۰: قائم به خودی از آن شب و روز مقیم
٣٠١	رباعی شاره ۲۰۱: قلاشانیم و لاابالی حالیم
۲۰۲	رباعی شاره ۳۰۲: مشیم زبندگیت ما شادای جان
٣.٣	رباعی شاره ۳۰۳: اکنون که ز دونی ای جهان گذران ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
۳.۴	رباعی شاره ۳۰۴: عقلی که خلاف تو کزیدن نتوان
۳.۵	رباعی شاره ۳۰۵: یک شب غم هجران توای جان جهان ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
ع.۲	رباعی شاره ۴۰۶: که سوی من آیی از نظیفی پویان ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
۳.٧	رباعی ثناره ۳۰۷: آ زار ترا کرچه نهادم کردن
۲۰۸	رباعی شاره ۳۰۸: اندر دریا نهنگ باید بودن
٣٠٩	رباعی شاره ۳۰۹: در بند بلای آن بت کش بودن
٣١.	ر ماعی شاره ۳۱۰: تا حند ز سودای حهان میمودن

٣11	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	L	خر	ىزد	بربر ^ح	_ ک	ر رف	رط	ازھ	ديدو	ی	۱:۲	~ 11,	نماره	عی	رہا'
417	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	• (لن	بر شاد	ولم	ن.	<i>ن</i> ان	ئوام	أدسح	: مر ر	۲: ا	117 i	نماره نماره	عی	رہا'
٣١٣	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ئن	ر مر	رًا نكرً	وقت	شود	ن	فرماه	۳:	۱۳،	نماره	عی:	رہا'
714	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ن	ى مام	ئى ئىيخ	سمند. ''منس	ر حد *	ی	، تودم	ļii	۲:	14	نماره	عی:	رہا'
710	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ن	وامر).	امنم	به دا ا	رى	دور	كەبر	۳:۳	۱۵،	نماره	عی:	رہا'
۳۱۶	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ن	زم	واوا	پيون	اس	گرم	لەس	ر ان	اكنو	ر ۳:	عرا	ئمارە	عی:	رہا'
TIY	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	٠ (من	کر	/ 	ملام	نو با	مِی	؛ ر ثو	<i>له يا</i>	۳:	۱۷،	ئمارە	عی:	رہا'
TI A	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		ئن	به به •	یی	، بود	لرم	ر روز	ور	<u>ب</u>	: ن	يا مر •	۳:	۱۸،	ئمارە	عی	رہا'
719	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ن	ا حمر ا	ٺ	رطرو	ىة بر سە	ثر سکھ	بر نو <u> </u>	گال م	حوار. چ	ی	۲:۱	19,	نماره	عی:	رہا'
٣٢.	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ن	 س تر	ن ا	يرې	بريد پ	ر ن ا	ئىر	ع وم	ندى	۲:۲	۲٠,	ئمارە	عی:	رہا'
771	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ن	نیم	رابا	کرر	فلند	يار '	ای	۲:۱	71,	نماره	عی:	رہا'
411	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ن	ر م	ن دا	موا	آز	ي. س تو	، بد ک •	روه	لر ک	۲:	'TT .	نماره	عی	رہا'
٣٢٣	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	(ئان	من	سم ا •••	ے	ی:	ن ا	کر ک	ر زیر	شرا	ر بدکم •	٠ ٣:	۲۳،	ئمارە	عی	رہا'

774	رباعی شماره ۳۲۴: ای شاه بچولاله دارد از تو دشمن
	· · · · · · · · · · · · · · · · · · ·
770	رباعی شماره ۳۲۵: بی تنیز غمت پشت کمان دارم من
475	رباعی شاره ع۳۲: غمهای تو در میان جان دارم من
417	رباعی ثماره ۳۲۷: بختی نه که با دوست در آمنرم من
۲۲۸	رباعی شاره ۳۲۸: ای بی سببی بمیشه آزرده ٔ من
419	رباعی ثماره ۳۲۹: چون آمد شد بریدم از کوی تومن
44.	رباعی شاره ۳۳۰: از عثوه ٔ چرخ درامانم زتومن ۲۰۰۰، ۲۰۰۰، ۲۳۰: از عثوه ٔ چرخ درامانم
441	رباعی شاره ۳۳۱: دلهایمه آب کشت و جانهایمه خون
441	رباعی شاره ۳۳۲: در جنب کرانی توای نوشگین ۲۰۰۰، ۱۰۰، ۲۳۲: در جنب کرانی توای نوشگین
444	رباعی شاره ۳۳۳: بهرام دواند هر دو جوینده کین
774	رباعی ثناره ۳۳۴: پار ار چه نمی کر د حو کفرم تمکین
770	رباعی شاره ۳۳۵: آب ارچه نمی رود به جویم باتو
775	رماعی ثیاره ۳۳۶: ای طالع سعد روح فرخنده به تو

٣٣٧	رباعی ثماره ۳۳۷: ای قامت سروکشته کو تاه به تو
۲۳۸	
446	رباعی شاره ۳۳۹: بی آنکه به کس رسیه پیونداز تو
44.	رباعی شاره ۳۴: جزگر د دلم کشت نداند غم تو
441	رباعی شاره ۳۴۱: ای مفلس ما زمجلس خرم تو
441	رباعی شاره ۳۴۲: ای بی تو دلیل اثهب وادېم تو
444	رباعی شاره ۳۴۳: چون موی شدم زر شک پیراین تو
444	رباعی شاره ۳۴۴: دل سوخته شد در تف اندیشه ٔ تو
740	رباعی شاره ۳۴۵: ای زلف ورخ تومایه ٔ پیشهٔ تو
445	
T 4V	رباعی ثماره ۳۴۷: دل کسیت که کوهری فثاند بی تو
۳۴۸	رباعی شاره ۳۴۸: حون آتش سنر بی قرارم بی تو
749	ر ماعی شماره ۳۴۹: ای عقل اکر حند شریفی دون ثبو

۳۵۰	رباعی شاره ۳۵۰: اندر ره عثق دلسران صادق کو ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،	
701	رباعی ثناره ۳۵۱: باز آن پسرچه زنخ نوش زن کو	
۳۵۲	رباعی شاره ۴۵۲: ای معتبران شهروالیتان کو	
۳۵۲	رباعی ثناره ۳۵۳: گفتی گله کر ده ای زمن باکه و مه	
204	رباعی شاره ۴۵۴: ما ذات نهاده بر صفاتیم همه مه کرد. د د د د د د د د د د د د د د د د د د	
700	رباعی ثناره ۳۵۵: کر بدکویی ترابدی گفت ای ماه ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،	
205	رباعی ثناره ع۳۵: از بهر کیی بوس به دو ماه ای ماه	
۳۵۷	رباعی ثناره ۳۵۷: بامن ز در یحپهای مثبک د نخواه	
۲۵۸	رباعی شاره ۳۵۸: زین عالم بی و فاسپردازی به ۲۰۰۰، ۲۰۰۰، ۲۰۰۰،	
۳۵۹	رباعی ثناره ۳۵۹: کر توبه صلاح خویش کم نازی به	
TS.	رباعی شاره ،ع۳: جزیاد تو دل مبرچه بشم توبه	
TS1	رباعی شاره ۶۱ تا من دو هرار عثوه بفروخته ای	
454	رباعی ثناره ۲۶۲: در جامه و فوطه سخت خرم شده ای	

454	رباعی شاره ۳۶۳: ای آنکه تورحمت خدایی شده ای ۲۰۰۰، ۰۰، ۰۰، ۰۰، ۰۰، ۰۰، ۰۰، ۰۰، ۰۰، ۰
454	رباعی ثماره ۴ع۳: تا نقطه ٔ خال مثک بررخ زده ای
780	رباعی شاره ۵۶۳: هرچند به دلسری کنون آمده ای ۲۰۰۰، ۵۰۰، ۵۰۰، ۵۰۰، ۵۰۰، ۵۰۰، ۵۰۰،
488	رباعی شاره عرع۳: در حن چو عثق نادرست آمده ای
454	رباعی شاره ۷۶۴: خشودی تو بجویم ای مولایی
T51	رباعی شاره ۸۶۶: چون نار اکرم فروختن فرمایی
429	رباعی شاره ۹۶ تکفتم که سرم از توای بینایی
٣٧٠	رباعی ثماره ۳۷۰: ای سوس آ زاد زبس رعنایی
۲۷۱	رباعی شاره ۳۷۱: تا تو ز درون و فای او می جویی
***	رباعی شاره ۳۷۲: غم کی خورد آنکه شادمانیش تویی
***	رباعی شاره ۳۷۳: بنیرار شواز خود که زیان تو تو پی
474	رباعی شاره ۴۷۴: مردی که برای دین سوارست تویی
۳۷۵	رباعی شاره ۳۷۵: چون حمله دېی نیک سوارا که تو یی
446	رباعی شاره ع٬۳۷۶ خودماه بود چنین متور که تویی

***	رباعی ثیاره ۳۷۷: روش تراز آفتاب و ماهی کویی
۲۷۸	رباعی شاره ۳۷۸: جایی که نمودی آن رخ روح افزای ۲۰۰۰، ۲۰۰۰، ما
479	رباعی شاره ۳۷۹: باخصم تواز پی توای دهرآ رای
۳۸۰	رباعی شاره ۳۸۰: در عثق توای شکر لب روح افزای ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ،
۲۸۱	رباعی شاره ۳۸۱: خود را چوعطا دہمی فراوان متای
۲۸۲	رباعی ثناره ۳۸۲: در پیش خودم بمی کنی آنجابی
۳۸۳	رباعی شاره ۳۸۳: شب راسلب روز فروزان کر دی
۲۸۴	رباعی شاره ۴۸۴: صدچشمه زچشم من براندی و شدی
۳۸۵	رباعی شاره ۳۸۵: ای رفته و دل برده چنین نمپندی
47 <i>5</i>	رباعی شاره ع۳۸: ای دل منیوش از آن صنم دلداری ۲۰۰۰، ۲۸ م
۳۸۷	رباعی شاره ۳۸۷: در هرخم زلف مشکبنری داری ۲۰۰۰، ۱۰۰، ۲۸۰ در هرخم
۲۸۸	رباعی شاره ۳۸۸: زان چشم چونرکس که به من در نگری
۳۸۹	رباعی شاره ۳۸۹: کسیرم که غم هجروصالم نحوری

٣٩٠	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ي	م تر	اندا	ى بە	ملار	فاض	, ,,	ز نکه	,]:'	٣9.	غاره	عی ث	رہائ
491	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	یری	کر	ر ننایج	سه ه آن	ۇرا ئ	که ح •	.ير ھى	ر ': '	* T 91	غاره	عی ث	رہائ
797	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	(حري	ه ک	تارو	بر ر •	را حو *	سمه <i>ا</i>	اشد	l : \	797	غاره	عی ث	رہائ
494	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ي	سر	می	زل	,	، پریس پریس	به ا	ر که	ر راہج	۲:۲	'94	غاره	عی ث	رہائ
494	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	۷	دى	ندر	خ ا	م م	مرس مرس	ن،	ممم	ازد	ت	, سسر	:۲	94	غاره	عی ث	رہائ
۲۹۵	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	(بی	ن باز	رائ	یم ر	وار	بل	بلر ئ	حوار. *	:۳	'9۵	غاره	عی ث	رہائ
۲9۶	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	(وزی	بادر	ن د .	نراو	غم عم	;	ث. کشم	/ ۳:	عره	غاره	عی ث	رہائ
79	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	خسی	, , ,	لرا ي	لم	کر و	گر نرتو	در سمج	۲:	′9 Y	غاره	عی ث	رہائ
79 A	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	(رسی	<u>ی</u> :	مر	وطعم	ی	ناری	ناہشہ	۲:	'የ人	غاره	عی ث	رہائ
499	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	: اشی	نی	ر زما	ااكر	ر ت	رمر	در خد) :	۲۹۹	غاره	عی ث	رہائ
۴		•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ئى	• ر ند	ئندا	مستم	بان ،	• •]	جند پ	ľ:	۴.,	غاره	ئى ث	رہائ
4.1	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	۷	ناد	بدی	ے بر	فعل	ت	ہشہ •	کود'	یء	1:	4.1	غاره	عی ث	رہائ
4.7	•	•	•		•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		•	•	•	بی	ي ما	نابي	ن	رحا •	نوبر	يداد پيداد	ا: ب	۴۰۲	غاره	عی ث	رہائ

4.4	رباعی ثناره ۴۰۳: کر دنیا را به خاشه ای دانشی
4.4	رباعی ثاره ۴۰۴: می خور که ظریفان جهان را در دی
4.0	رباعی شاره ۴۰۵: کر آمدنم زمن بدی نامدمی
4.5	رباعی ثماره ع٬۴۰۶ کر من سرناز هرخسی داشتمی
4.4	رباعی شاره ۴۰۷؛ کر من چوتو سکین دل و ناخوش خومی
4.7	رباعی ثناره ۴۰۸: ای شمع ترا نگفتم از نادانی
4.9	رباعی ثناره ۴۰۹: ای آنکه مرابه جای عقل و جانی به می به می تاره ۴۰۹: ای آنکه مرابه جای عقل و جانی
41.	رباعی ثناره ۴۱۰: پرسی که زبېر مجلس افروختنی
411	رباعی ثناره ۴۱۱: یک روز نباشد که توبا کسبرو منی
417	رباعی شاره ۴۱۲: گفتم چولبی بوسه ده ای بی معنی
414	رباعی شاره ۴۱۳: تامخرقه ورانده ٔ هردرنثوی
414	رباعی شاره ۴۱۴: جزراه قلندروخرابات مپویی
410	رباعی شاره ۴۱۵: کسیرم که مقدم مقالات شوی

41/	٠.	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		ی	ثو	نوو پ	ن	احوا *	وخة	ر (ری	ر نار	باھ •	٤٤	عرا	ماره	ئىش	رماع	,
411	·	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	(ہی	حوا	ركر	ار سر	انو ^ر	ن اس	* (مهم	لاک	/ g	٤٠	۱۷	ماره	ی ش	رماع	,
41/	١.	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ی	حوا		, li	ان	ا. •	غم	زز	ناد		۱۸	ماره	ئىش	رباء	,
419	١.	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	ی	نرہ	ئى	کو ژ	. <i>ار</i> ه سنه	راو	زر	لو	از ح	: ۲	٠١٩	ماره	ئىش	رماع	,
47.	٠,	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	. (ین	و ر	ہمرا	ئ ئى تو	<u>ث</u> و.	نماع	رصه	ئاث	:۲	۲۰	ماره	ئىش	رماع	,
471	١.	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•	•		ن	ۇ م 1	مح ج	وركا	ىد ا	،کام	, •	زآ	, 8	ه سور	ای	۲:	71	ماره	ئىش	رماء	,

رباعی شاره ۱: عثقت مرابه پینه ترکیش بتا

عُقْت مرابه ينتركيش بتا نوشت مرازعْق تونيش بتا

من می باشم زعثق توریش بتا نهای توکیرم نه سرخویش بتا

رباعی شاره ۲: در دست منت همیشه دامن بادا

در دست منت بمیشه دامن بادا و آنجاکه تراپای سرمن بادا

برکم نبود که کس ترا دار د دوست می دوست می جهانت دشمن بادا

رباعی شاره ۳: عثقاتو در آنش نهادی مارا

عثقاتو در آتش نهادی مارا در بای بلایمه کشادی مارا صبرابه تو در کریختم تا چکنی تو نیز به دست هجر دادی مارا

رباعی شاره ۴: آنی که قرار باتو باشد مارا

آنی که قرار با تو باشده ارا مجلس چوبهار با تو باشده ارا هرچند بسی به کرد سربرکردم آخر سرو کار با تو باشده ارا

رباعی شاره ۵: ای کبک شکار نبیت جزباز ترا

ای کبک شکار نمیت جزباز ترا زان می نتوان ثناختن راز ترا در پرده کسی نمیت هم آواز ترا

رباعی شاره ع: هرچند بسوختی به هرباب مرا

هرچند بوختی به هرباب مرا چون می ندمد آب توپایاب مرا زین میش مکن به خیره در تاب مرا دریافت مراغم تو، دریاب مرا رباعی شاره ۷: حون دوست نمود راه طامات مرا

حون دوست نمود راه طامات مرا از ره نسر در نک عبادات مرا

حون سجده بمی ناید آفات مرا محراب ترا باد و خرابات مرا

رباعی شاره ۸: در منرل وصل توشه ای نبیت مرا

د منرل وصل توشه ای نبیت مرا وزخر من عثق خوشه ای نبیت مرا گر بگریزم زصحت نااهلان محمرباثیدکه کوشه ای نیت مرا

رباعی شاره ۹: در دل زطرب سگفته باغیست مرا

در دل زطرب تگفته باغیت مرا برجان زعدم نهاده داغیت مرا

خالی زخیالها دماغیت مرا از متی و نمیتی فراغیت مرا

رباعی شاره ۱۰: اندوه تو دلشادکند مرحان را

اندوه تو دلشادکند مرجان را کفر تو دمد بار کمی ایمان را دل راحت وصل تو مبیناد دمی بادر د توکر طلب کند درمان را

رباعی شاره ۱۱: کی باشد که ز طلعت دون شا

کی باشد که ز طلعت دون ثما ماننز بکر دیم و نباید کشتن چون . . . خری کر د در . . . ثما رباعی شاره ۱۲: کر دی نسرد زبوسه از افسرما

گردی نبردز بوسه از افسرها گر بوسه به نام خود زنی برسرها تازان خودی مکر دکرد در ها یا چاکر خویش باش یا چاکر ها

رباعی شاره ۱۳: در دل کر دی قصد بداندیشی ما

در دل کردی قصد بداندیشی ما ای جسته به اختیار خود خویشی ما ای جسته به اختیار خود خویشی ما

رباعی شاره ۱۴: زان سوز دچشم تو زان ریز د آب

زان موزدچشم توزان ریزد آب کاندر ابروت خفته بدمت و خراب ابروی تومحراب و بسوز د به عذاب هرمست که او بخید اندر محراب رباعی شاره ۱۵: تا در چشمم نشسهٔ بودی در تاب

تا درچشم نشته بودی در تاب پیوستهمی بریختی در خوشاب واكنون كه برون شدن به رستم زعذاب چون دیده زخس برست كم ریز د آ ب رباعی شاره عر۱: با دل گفتم: چکونه ای، داد جواب

بادل گفتم: چگونهای، داد جواب من بر سرآتش و تو سربر سرآب ناخورده زوصل دوست يك جام شراب افقاده چنين كه بينيم مت وخراب رباعی شاره ۱۷: گفتی که کیت بینم ای در خوشاب

کایام چنان بودکه شبهاکذرد کز دور خیال هم نبینیم به خواب

گفتی که کیت بینم ای درخوثاب دیاب مراوخوشتن را دیاب

رباعی شاره ۱۸: آنکس که زعایدی در ایام شراب

آنکس که زعابه ی درایام شراب از عثق چنان باند در دام شراب از عثق چنان باند در دام شراب رماعی شاره ۱۹: روزاز دورخت بروشنی ماند عجب

روزاز دورخت برو ثنی ماند عجب آن مقنعه ٔ حیوشب ککویی چه سبب کویی که به ماہمی نمایی زطرب کاینک سرروز ماہمی کر دد ثب

رباعی شاره ۲۰: ای مجلس تو حو بخت نیک اصل طرب

ای مجلس تو چو بخت نیک اصل طرب وین در سخهات چوروز اندر شب خور شید سارا چوزچرخی چه عجب خور شید سارا چوزچرخت نسب خور شید زمینی و چوچرخی چه عجب رباعی شاره ۲۱: لبهات می ست و می بود اصل طرب

لبهات می ست و می بودا اسل طرب چندان ترشی درو نکویی چه سبب تواز عک آن ترش داری لب گر می زنگ ترش شود نیست عجب تواز عک آن ش

رباعی شاره ۲۲: نیلوفرولاله هر دو بی سب

نيلوفرولاله هردو بي بيچ سبب اين پوشد نيل و آن به خون ثويد لب دېجرتورخ به خوان واز نیل سلب

می ثویم و می پوشم ای نوشین لب

رباعی شاره ۲۳: تابشیدم که کرمی از آنش تب

تابشیدم که کرمی از آتش تب گرمی سوی دل بردم و سردی سوی لب مرکت ندیم از فراقت ہمہ ثب تب باتوو مرک بامن این ہست عجب

رباعی شاره ۲۴: از روی تو و زلف توروز آمدو شب

از روی تووزلف توروز آمدوشب ای روزوشب توروزو شب کرده عجب

تاعثق مراروز و شبت مت سبب چون روز و شبت کنم شب و روز طلب

رباعی شاره ۲۵: تا دیده ام آن سیب خوش دوست فریب

تا دیده ام آن سیب خوش دوست فریب کوبر لب نوشین تو می زد آسیب اندیشهٔ آن خوداز دلم بردشکیب تااز چه کرفت جای ثقالوسیب

رباعی شاره ع۲: بی خوابی شب جان مراکر چه بکاست

جربیداری زروی انصاف خطاست

عذر قدمش به سالها نتواست

بی خوابی شب جان مراکر چه بکاست

باثدكه خيال او ثبى رنجه ثود

رباعی شاره ۲۷: ای جان عزیزتن بباید پر داخت

ای جان عزیزین بباید پرداخت گر باغم عثق و عاشقی خواهی ساخت اندر دل کن زعثق خواری و نواخت باروی نکو چو عاشقی خواهی باخت رباعی شاره ۲۸: آن موی که سوز عاشقان می انگیخت

آن موی که موزعاثقان می انگیخت کزیک مثکنش هزار دلداده کریخت آخراثرزمانه رنگی آمیخت تادر گفش از موی سه یاک بریخت

رباعی شاره ۲۹: در دوستی ای صنم حو دادم دادت

در دوستی ای صنم چو دادم دادت برمن زچه روی دشمنی افقادت دشمن خوانی مراو خوانم بادت ای دوست چومن هزار دشمن بادت رباعی شاره ۳۰: ای مانده زمان بنده اندریادت

ای مانده زمان بنده اندریادت دادست ملک زآفرینش دادت

توعید منی به عید بینم شادت ای عید رہی عید مبارک بادت

رباعی شاره ۳۱: ای کر ده فلک به خون من نامزدت

ای کرده فلک به خون من نامزدت دیدار نکو داده وبرده خردت

زاقبال قبول تووزادبار ردت من خودرستم وای توو خوی بدت

رباعی شاره ۳۲: صدباریه بوسه آزمودم پارت

صدبار به بوسه آزمودم پارت بس بوسه دینج یافتم هربارت مربار به بوسه آزمودم پارت بااین بمه بهم به کار ناید کارت گفتم که کنون کشید خواهم بارت

رباعی شاره ۳۳: ای خواجه محدای محامد سیرت

ای در خور تاج هر دو هم نام و سرت

ای خواجه محدای محامد سیرت

ز آن روی سخااز تووعلم ازیدرت

پیدا به ثنادوتن سه اصل فطرت

رباعی شاره ۳۴: زین پس هر حون که دار دم دوست رواست

آ زادی و عثق چون ہمی باید راست بندہ شدم و نهادم ازیک سو خواست

زین پس هر چون که داردم دوست رواست گفتار بیفتاد و خصومت برخاست

رباعی شاره ۳۵: خور شید به زیر دام معثوقه ٔ ماست

خور شدبه زیر دام معثوقه ٔ ماست مه بابهه حن نام معثوقه ٔ ماست امروز جهان به کام معثوقه ٔ ماست عالم بهه بانک و نام معثوقه ٔ ماست

رباعی شاره ع۳: سیرون جهان مهمه درون دل ماست

این هر دو سرا، یگان یگان منرل ماست

سیرون حمان ہمہ درون دل ماست

پیش از دل وگل چه بود آن منرل ماست

زحمت ہمہ در نہاد آب وگل ماست

رباعی شاره ۳۷: روز از طلبت پرده ٔ بیکاری ماست

روز از طلبت پرده ٔ بیکاری ماست شهاز غمت حجره ٔ بیداری ماست مهجران تو سرایه ٔ شیاری ماست مجران تو سرایه ٔ شیاری ماست

رباعی شاره ۳۸: هرباطل راکه رهکذربرگل ماست

هرباطل راکه رهکذر برگل ماست توینداری که منرلش در دل ماست

آنجاکه نهاد قبله مقبل ماست دردازل وعثق ابدحاصل ماست

رباعی شاره ۳۹: هجرت به دلم حوآنشی در پیوست

هجرت به دلم حوآتشی در پیوست آب چشم قوت او را بشکست حون خواستم ازیاد غمت کشتن مست گبر فت مراحاک سر کوی تو دست

رباعی شاره ۴۰: دسی که حایل تو بودی پیوست

دسی که حایل توبودی پیوست یایی که مرانز د تو آور دی مت

زان دست به جزبند ندارم برپای زان پای به جزباد ندارم در دست

رباعی شاره ۴۱: تا زلف بتم به بند زنجیر منت

تازلف بتم به بندزنجیر منت سرگشته بمی روم نه شیارونه مت

کویم بکرم زلف تراهر حون مت نه طاقت دل یابم و نه قوت دست

رباعی ثناره ۴۲: خواهم که به اندیشه و پارای درست

نواہم کہ بہ اندیثہ ویارای درست خود را بہ در اندازم ازین واقعہ چست کزمذہب این قوم ملاکم بکرفت هریک زدہ دست عجز در شاخی سست

رباعی شاره ۴۴: گفتم پس از آنهمه طلبهای درست

گفتم پی از آنهمه طلبهای درست پاداش بمان یکشبه وصل آمد چست برکشت به خنده گفت ای عاشق سست زان یکشبه را بهنوز باقی بر تست

رباعی شاره ۴۴: مشت بتا چشم توو تبریه دست

متت بتا چثم تووتیر به دست بس کس که به تیر چثم مت تو بخت گر پوشد عارضت زره عذرش مت گر پوشد عارضت زره عذرش مت

رباعی شاره ۴۵: ای مه تویی از جهار کوهر شده بست

ای مه تویی از چیار کوهر شده مت زینت که در چیار جایی پیوست

درچشم آبی و آتشی اندر دل برسرحاکی و بادی اندر کف دست

رباعی شاره ع۴: چون من به خودی نیامدم روز نحست

یون من به خودی نیامدم روز نخت گرغم خورم از بهر شدن ناید چت هرچندر هی اسیردر قبضه توست زین آمدو شدرضای توباید جت رباعی شاره ۴۷: ای حون گل و مل در به در و دست به دست

آنراکه شی با تو بود خاست و نشت جز خار و خار از توجه بر داند بست

ای چون گل ومل دربه درو دست به دست هرجاز توخرمی وهرکس زتومت

رباعی شاره ۴۸: ای نبیت شده ذات تو در پرده مست

ای نبیت شده ذات تو در پرده ٔ ست ای صومعه ویران کن و زیار پرست مردانه کنون چوعا ثقان می در دست کرد در کفر کر دوکر دسرمت

رباعی شاره ۴۹: کشکر که عثق عارض خرم ست

آبایش صد هزار جان یک دم تست ای شادی آن دل که در آن دل غم تست

كنگركه عثق عارض خرم تت نجير بلا زلف خم اندر خم تت

رباعی شاره ۵۰: کسیرم که حوگل همه نکویی باست

گیرم که چوگل بمه نکویی باست چون بلبل راه خوبکویی باست چون آینه خوی عیب جویی بانست په سود که شیمت دورویی بانست

رباعی شاره ۵۱: محراب جهان حال رخساره تست

محراب جهان حال رخباره تست سلطان فلك اسيرو بيجاره تست

ثور و شرو شرک و زمد و توحد و یقین در کوشه ٔ چشمهای خونخواره تست

رباعی شاره ۵۲: امروز سرزانچه تراپیوندست

امروز ببرزانچ تراپیوندست کانهایمه برجان توفردا بندست سودی طلب از عمر که سرمایه ٔ عمر روزی چندست و کس نداند چندست

رباعی شماره ۵۳: بر من فلک ار دست جفا کستردست بر من فلک ار دست جفا کستردست شاید که بسی وفاو خوبی کر دست امروز به مختم از آن از سرو دست تا در دنهان خور د که صافی خور دست

رباعی شاره ۵۴: تا جان مراباده تمرت سودست

جان و دلم از رنج غمت نامودست

پ چونکه زباده ^{*} تورنج افزودست

تاجان مراباده مهرت مودست

گرباده به کوهراصل ثادی بودست

رباعی شاره ۵۵: در دام توهر کس که کر فتارترست

درچشم توای جان جهان خوارترست

ای دوست به اتفاق غمخوار ترست

در دام توهر کس که کر فتار ترست

وان دل که ترابه حان خریدار ترست

رباعی شاره ۵۶: مرگان ولیش عذر و عذا بی دکرست

مرگان ولبش عذر وعذا بی دکرست وز کبروز لطف آتش و آبی دکرست

بی شک داند آنکه خردمند بود کان آفت آب آفتاب دکرست

رباعی شاره ۵۷: هرخوش پسری را حرکات دکرست

کویند مزاج مرک دار د ہجران ہجر پسران خوش مات دکرست

هرخوش بسری را حرکات دکرست واندر نب هریکی حیات دکرست

رباعی شاره ۵۸: هرروز مرا با تونیازی دکرست

هرروز مراباتونیازی دکرست بادولب نوشین تورازی دکرست

هرروز تراطریق و سازی دکرست مجنگی دکر و عتاب و نازی دکرست

رباعی شاره ۵۹: در شهرهر آنکسی که او مشهورست

د شرهرآ نکسی که او مشهورست دانم که ز در دپای تورنجورست

متی به معانی توجهانی دیگر پایی که جهانی نکشد معذورست

رباعی شاره ۶۰: غم خوردن این جهان فانی موسست

· نیکویی کن اکر ترا دست رست کین عالم یادگار ببیار کست

غم خوردن این جهان فانی موست از متی مابه نمیتی یک نفست

رباعی شاره ۱ع: در دیده کمبرکمبریای توبست دردیده کبرکبریای توبست درکیه نقرکیمیای توبست کوران هزار بالد را در ره عثق یک ذره زکر د تو تیای توبست رباعی شاره ۲۶: گر کویم جان فداکنم جان نفست

گرگویم جان فداکنم جان نفست گرگویم دل فداکنم دل ہوست گر ملک فداکنم ہمان ملک خست کی برتر ازین سه بندہ را دست رست

رباعی شاره ۴۶: تااین دل من همیشه عثق اندیش ست

هرروز مرا تازه بلایی پیش ست

تااین دل من ہمیثہ عثق اندیش ست

عيم مكنيداكر دل من ريش ست كزعثق مراد خانه ويران بيشت

رباعی شاره ۶۴: زین روی که راه عثق راهی تنگست

زین روی که راه عثق راهی تنگ ست نه برخودمان صلح و نه برکس جُنگست

می باید می چه جای نام و ننگ ست کاندر ره عثق گفرو دین ہمر نگست

رباعی شاره ۵ع: ار نبیت دنان فزونت ار بست کمست کویی به مثل وجودش اندر عدم ست در داست و دواست بهم شفاوالم ست کویی ملک الموت و میجا بهم ست

رباعی شاره عرع: تنگی دمن یار زاندیشه کمت

سنگی دہن یار زاندیشه کمت اندیشه ٔ مابرون متی ستم ست گرمت به نیتی چرامتهمت ارنبیت فزونشدست وربست کمت

رباعی شاره ۷۶: هرروز مراز عثق جان انجامت

حانبيت وظيفه از دو تابدامت

هرروز مراز عثق حان انحامت

از دولب توچهار حرف از نامت

کے جان دو ثود حویا بم از انعامت

رباعی شاره ۸۶: آنجاکه سرتیغ ترایافتن ست

آنجاکه سرتیغ ترایافتن ست جان را سوی او به عثق بشافتن ست • ایماکه سرتیغ ترایافتن ست زان تنع اکرچه روی بر نافتن ست کیک جان دادن هزار جان یافتن ست

رباعی شاره ۶۹: آنم که مرانه دل نه جان و نه تنست

آنم که مرانه دل نه جان و نه تنت برمن زمن از صفات ، ستی بدنست اظن نبری که ، ستی من زمنست من زمنست که از بیر زمن تا می ناطن نبری که ، ستی من زمنست

رباعی شاره ۷۰: بر ان محبت نفس سرد منت

بران محبت نفس سرد منت عنوان نیاز چیره ٔ زرد منت

میدان و فادل جوانمرد منت درمان دل سوخگان در دمنت

رباعی شاره ۷۱: شبها ز فراق تو دلم پر خونست

شبهاز فراق تو دلم پرخونت وزبی خوابی دو دیده بر کر دونت چون روز آید زبان حالم کوید کای بر دربامداد حالت چونت رباعی شاره ۷۲: آن روز که بیش بامن او راکیست آن روز که بیش بامن او راکیست بیش برمن کرامت تکینت

کویم به زبان نخواہمش کر دینت شوخیت که می کنم چه جای اینت

رباعی شاره ۷۳: در مرک حیات اہل دادو دینست

در مرك حيات المل دادو دينست وزمرك روان پاك را تكمينت

نزمرك دل سايى اندهكينت بى مرك بمى مىردومركش زين ست

رباعی شاره ۷۴: آنکس که سرت برید عمخوار تو اوست

وان کت کلهی نهاد طرار تو اوست

آنکس که ترا بار دمد بار تواوست و آنکس که ترا بی توکندیار تواوست

آنکس که سرت برید نمخوار تواوست

رباعی شاره ۷۵: آنکس که به یاد او مراکار نکوست

آنگس که به یاد او مراکار نکوست بادشمن من نهمی زید دریک پوست

گر دشمن بنده راهمی دارد دوست بدبختی بنده ست نبد جهدی اوست

رباعی شاره عز۷: ایام درشت رام بهرام شهست

حام ایدی به نام بهرامشه ست

ایام درشت رام بهرام شه ست

آرام جهان قوام بهرامشهست اجرام فلك غلام بهرامشهست

رباعی شاره ۷۷: هر چند بلای عثق دشمن کامیت

هرچند بلای عثق دشمن کامیت از عثق به هر بلارسیدن خامی ست

مندیش به عالم و به کام خود زی معثوقه و عثق را بسرید نامی ست

رباعی شاره ۷۸: در دام توهرکس که کر فتارترست

در چشم توای جهان جان خوار ترست ای دوست به اتفاق غنخوار ترست در دام توهر کس که کر فتار ترست آن دل که ترابه جان خریدار ترست رباعی شاره ۷۹: چندان چشمم که درغم هجر کریست

چندان چشم که درغم هجر کریت هرکز گفتی کریشت از پی چیت من خود زستم بهیچ نمی دانم گفت گوباتو و خوی تو چومن خوامد زیست

رباعی شاره ۸۰: کویند که راستی چوزر کانیت

کویند که راستی چوزر کانیت سرایه عزو دولت و آسانیت

كرراست به هرچه راست ارزانيت من راسم آخراين چه سركر دانيت

رباعی شاره ۸۱: کمترز من ای جان به جهان حاکی نیست

بهترز تو مهتری و چالایی نبیت

تو بی منی از منت ہمی آید باک من باتوام ار تو بی منی باکی نیست

کمترز من ای حان به جمان حاکی نبیت

رباعی شاره ۸۲: اندر عقب د کان قصاب کوییت

اندر عقب د کان قصاب کویت و آنجاز سرغرقه به خونش کرویت

ازخون شدن دل که می اندیشد آنجا که هزارخون ناحق به جویت

رباعی شاره ۸۳: زلفنین تو تا بوی گل نوروزیست

زلفنی تو تابوی کل نوروزیت کارش ہمہ بالد مثل و عنبر سوزیت ہمرنگ شبت واصل فرخ روزیت ماراہمہ زوغم و جدایی روزیت رباعی شاره ۸۴: عقلی که زلطف دیده ٔ حان بنداشت

حانی که ہمی باتو توان عمر کذاشت عمری که دل از مهر توبر نتوان داشت

عقلی که زلطف دیده ٔ جان پنداشت بردل صفت ترابه خوبی بُخاشت

رباعی شاره ۸۵: روزی که رطب دادیمی از پیشت

روزی که رطب دادیمی از پیشت آن روز به جان خرید می تثویشت

اکنون که دمیدریش حون حثیث تنیم برریش اکر ریم برریشت

رباعی شاره ع۸: نوری که همی جمع نیابی در مشت

نوری که ہمی جمع نیابی درمشت ناری که به تو در نتوان زدا نکشت

دهری که ثوی بر من یچاره درشت بخی که حویینمت بکر دانی پشت

رباعی شاره ۸۷: بس عابد را که سرو بالای توکشت

بس زامدرا که قدر والای توکشت

دست ستم زمانه در پای توکشت

بس عامد را که سرو بالای توکشت ن

تو دیرزی ای بت سکر که مرا

رباعی شاره ۸۸: صدبار رہی میش به کوی تو شافت

دل نیت کر آش فراق تو نتافت دست تو قوی ترست بر نتوان تافت

صدبار رہی میں بہ کوی تو ثنافت بویی ز گلتان وصال تو نیافت

رباعی شاره ۸۹: بویی که مراز وصل یار آمدرفت

بویی که مرازوصل پار آمدرفت و آن ثاخ جوانی که به بار آمدرفت

کیرم که ازین پس بودم عمر دراز چه سود از و کانچه به کار آمد رفت

رباعی شاره ۹۰: ای عالم علم پیشگاه توبرفت

ای عالم علم پیٹاہ توبرفت ای دین محدی پناہ توبرفت ای چرخ فروکسل که ماه توبرفت در حجله روای سخن که ثاه توبرفت رباعی شاره ۹۱: رازی که سرزلف توبایاد بگفت

رازی که سرزلف توباباد بکفت نود باد کجاتواند آن راز نهفت

یک ره که سرزلف ترا باد بسفت بس کل که ز دست باد می باید رفت

رباعی شاره ۹۲: چون دید مرارخانش چون کل بشکفت

چون دید مرارخانش چون کل بنگفت آن دیده نیمخوابش از شرم بخفت کفتاکه مخور عم که شوی باما حفت قربان چنان لب که چنان داند گفت رباعی شماره ۹۳: افلاک به تبیر عثق بتوانم سفت

افلاك به تبرعثق بتوانم سفت و آفاق به باد بهجر بتوانم رفت دعثق چنان شدم كه بتوانم كفت كاندريك چشم پشه بتوانم خفت

رباعی شاره ۹۴: یا کی باشم باغم هجران تو حفت

یا کی باشم باغم ہجران تو حفت زرقبیت حدیثان توپیدا و نهفت چون از تونخوامدم کل و مل بشکفت دست از توبشتم و به ترک تو گفت رباعی شاره ۹۵: در حاک بجسمت چوخوریا قسمت

د حاك بجتمت چوخوریافتمت بیار عزیز ترزر ریافتمت حالی اگر امروز خبریافتمت جان توکه نیک عثوه کریافتمت

رباعی شاره عوه: ای دیده ٔ روش سایی زغمت

ای دیده ٔ روش سایی زغمت تاریک شداین دوروشنایی زغمت بااین بمه یک ساعت و یک بحظه مباد این جان و دل مراجدایی زغمت با

رباعی شاره ۹۷: از ظلمت حون کرفته ما هم زغمت

از ظلمت چون گرفته ما هم زغمت چون آتش و خون شداشک و آنهم زغمت از بس که شب و روز بکاهم زغمت از زردی رخ چوبرگ کاهم زغمت

رباعی شاره ۹۸: دل خسته و زار و ناتوانم زغمت

دل خسة وزار و ناتوانم زغمت خونابه زدیده می برانم زغمت هرچند به برانم زغمت مخلین مانم حوباز مانم زغمت مخلین مانم حوباز مانم زغمت

رباعی شاره ۹۹: هر چند دلم مین کشد بار غمت

هرچند دلم مین کشد بار غمت کویی که بود شفه تربرستت گفتی کم من کیر نگیرد هرکز آن دل که کم خویش گرفتت کمت

رباعی شاره ۱۰۰: سرو حمینی یاد نیاید زمنت

سرو چنی یادنیاید زمنت شد پست چومن سروبسی در چنت خور شید بمه زکوه آید براوج وان من مسکین زره سیرمنت

رباعی شاره ۱۰۱: زین رفتن جان ربای در د افزایت

زین رفتن جان ربای در دافزایت چون سازم و چون کنم پیمان رایت برخیرم و دروداع هجر آرایت بندی سازم زدست خود برپایت رباعی شاره ۱۰۲: آنش در زن زکسریا در کویت

آتش درزن زکسریا در کویت تاره نسرد سیچ فضوبی سویت

آن روی نکوز ما بیوش از مویت زیرا که به ما دینع باشد رویت

رباعی شاره ۱۰۴: متی تو سنرای این و صد چندین رنج

از جستن وخواستن برآسای ومباش آرام گزین که خنیةای برسرکنج

متی توسنرای این وصد چندین رنج تابا توکه گفت کمین ہمہ بر نود سنج

رباعی شاره ۱۰۴: اندر بهمه عمر من بسی وقت صبوح

اندر ہمه عمر من بسی وقت صبوح آمد بر من خیال آن راحت روح پرسید زمن که چون شدی تومجروح گفتم زوصال تو ہمین بود فقوح

رباعی شاره ۱۰۵: هرجاه ترا بلندی جوزا باد

هرجاه ترابلندی جوزاباد درگاه تراسیاست دیاباد

رای توزروشی فلک سیاباد خورشید سعادت توبر بالاباد

رباعی شاره عر۱۰: ای شاخ تواقبال و خر دبارت باد

ای ثاخ تواقبال و خردبارت باد دعالم عقل وروح بازارت باد

نام پررت عاقب کارت باد کارت چورخ و سرت چو دستارت باد

رباعی شاره ۱۰۷: کوشت سوی عا قلان غافل وش باد

کوشت سوی عاقلان غافل وش باد چشمت سوی صوفیان در دی کش باد

بی روی توآب دیده فاتش باد بی وصل توروز نیک را شب خوش باد

رباعی شاره ۱۰۸: زلفینانت بمیشه خم در خم باد

زلفینانت بمیثه خم درخم باد واندوانت بمیثه دم در دم باد تادان به غم منی غم برغم باد عقی که به صد بلاکم آید کم باد

رباعی شاره ۱۰۹: نور بصرم حاک قدمهای توباد

نور بصرم حاک قدمهای توباد آرام دلم زلف به خمهای توباد در عثق داد من سمهای توباد جانی دارم فدای غمهای توباد

رباعی شاره ۱۱۰: اصل همه شادی از دل شاد توباد

اصل بمه شادی از دل شاد توباد تا بنده بود بمیشه بریاد توباد بیداد توباد بیداد توباد بیداد توباد بیداد توباد

رباعی شاره ۱۱۱: از کسر چومن طبع تو بکریخه باد

از كبرچومن طبع توبكريخة باد باخلق چوتوخلق من آمنجة باد د شمنت چومن به کردن آوینحة باد یا تمچومن آب روی اور یخه باد

111

رباعی شاره ۱۱۲: کر دی که ز دیوار توبرباید باد

گر دی که ز دیوار توبرباید باد جز در چشمم از آن نشان نتوان داد ای درغم توطیع خردمندان شاد هرکوبه توشاد نبیت شادیش مباد

رباعی شاره ۱۱۳: کاری که نه کارنست ناساخته باد

کاری که نه کار تست ناساخته باد در کوی تومال و ملک درباخته باد گرچیره ٔ من جزاز غم تست چوزر در بوته ٔ فرقت تو بکداخته باد

رباعی شاره ۱۱۴: چشم ز فراق توجهانسوز مباد

چشم زفراق توجهانسوز مباد روزی اکر از توباز خواہم ماندن شب بادہمه عمر من آن روز مباد

رباعی شاره ۱۱۵: آن را شایی که باشم از عثق توشاد

آن را ثانی که باشم از عثق تو ثاد و آن را ثایم که از منت نایدیاد بااین ہمہ چشم زخم ای حور ثراد دراہ توبندہ باخودو بی خود باد

رباعی شاره ع۱۰: آن به که کنم یاد توای حور نژاد

آن به که کنم یاد توای حور نژاد و آن به که نیارم از جفافهی تویاد کرچه به خیال تست بهبوده و باد بیموده ترا به باد نتوانم داد

رباعی شاره ۱۱۷: مارا بجزاز توعالم افروز مباد

مارا به جزاز توعالم افروز مباد برماسه بجرتو پیروز مباد

اندر دل ماز هجر تو سوز مباد چون با توشدم بی تو مراروز مباد

رباعی شاره ۱۱۸: در دیده تنصم نیک روی تومباد

در دیده نخصم نیک روی تومباد برعاشق سفله نیک خوی تومباد

چون قامت من دل دو توی تومباد جزمن پس ازین عاشق روی تومباد

رباعی شاره ۱۱۹: آب از اثر عارض تو می کر د د

آب از اثرعارض تومی کردد آتش زدور خیار توپر خوی کردد

کر عاشق تو چو حاک لاشی کر د د پیش می در در ایت تو کمی کر د د

رباعی شاره ۱۲۰: تن در غم تو در آب منرل دار د

دل آتش سودای تو در دل دار د جان در طلب توباد حاصل دار د پس کمیت که او نیل تراگل دار د

تن درغم تو در آب منرل دارد

رباعی شاره ۱۲۱: هجر تو خوشست اکریه زارم دارد

این نیز مزاج روزگارم دارد

هجر تو نوشت اگرچه زارم دارد وصل تو شرکه بی قرارم دارد

ہجر توعزیز ووصل خوارم دارد

رباعی شاره ۱۲۲: از روی تو دیده لم حالی دار د

از روی تو دیده لاحالی دارد وزخوی تو عقلها کالی دار د

خال توبر آن روی توحالی دار د

درهر دل و حان غمت نهالی دار د

رباعی شاره ۱۲۳: با هجرتو بنده دل خمین می دار د

با هجر توبنده دل خمین می دارد شهاست که روی برزمین می دارد

کویند مراکه روی برخاك منه بی روی توام روی چنین می دارد

رباعی شاره ۱۲۴: ای صورت توسکون دلها جو خرد

ای صورت توسکون دلها چوخرد وی سیرت تومنره از خصلت به

دارم زپی عثق تو یک انده صد از بیم تو پیچ دم نمی یارم زد

رباعی شاره ۱۲۵: که جفت صلاح باشم و یار خرد

كه جفت صلاح باشم ويار خرد كدامل فعادوبابدان دادوسته

بايد برونيك نيك ورنه بدبه زين بيش دف و داريه نتوانم زد

رباعی شاره ع۱۲: من حون تونیابم توحومن یابی صد

من چون تونیایم تو چو من یا بی صد پس چون کنمت بگفت هر ناکس زد

کودک نیم این مایه ثناسم بخرد پای از سرو آب از آش و نیک از بد

رباعی شاره ۱۲۷: روزی که بود دلت ز جانان پر در د

روزی که بود دلت ز جانان پر در د منگرانه هزار جان فدا باید کر د

اندر سرکوی عاشقی ای سره مرد بی سکر تفای نیکوان نتوان خور د

رباعی شاره ۱۲۸: کر حاک شوم حوباد بر من کذر د

کر حاک ثوم چوباد بر من گذرد ورباد ثوم چوآ ب بر من سپرد

رباعی شاره ۱۲۹: بررهکذر دوست کمین خواهم کرد

بررهگذر دوست کمین خواهم کرد زیرقدمش دیده زمین خواهم کرد کربسپردش صد آفرین خواهم گفت نه عاشق زارم ار جزاین خواهم کرد

رباعی شاره ۱۳۰: از دور مرابدید لب خندان کر د

از دور مرابدید نب خندان کرد و آن روی چومه به یاسمین پنهان کرد

آن جان جان کرشمه نخوبان کرد ورنه به قصب ماه نهان نتوان کرد

رباعی شاره ۱۳۱: سودای توام بی سرو بی سامان کر د

سودای توام بی سرو بی سامان کرد مشق تومرازنده ^{*} جاویدان کرد لطف و کرمت جسم مراحون جان کرد در حاک عل بهترازین نتوان کرد

رباعی شاره ۱۳۲: روزی که سرازیرده برون خواهی کر د

روزی که سرازیرده برون خواهی کرد آنروز زمانه را زبون خواهی کرد گر حن و حال ازین فزون خواهی کر د یارب چه جگر باست که خون خواهی کر د

رباعی شاره ۱۳۳: چون چېره ځتو ز کریه باشد پر در د

چون چهره ٔ توزگریه باشد پر درد زنهار به بیچ آبی آلوده مکر د اندر ره عاشقی چنان باید مرد کز دریاختک آید از دوزخ سرد

رباعی شاره ۱۳۴: گفتاکه به کر د کوی ماخیره مکر د

گفتاکه به کر د کوی ماخیره مکر د تاخصم من از جان توبر نار د کر د

گفتم که نبایدت غم جانم خورد در کوی توکشته به که از روی تو فرد

رباعی شاره ۱۳۵: منکر توبدا نکه ذوفنون آیدمرد

مُنكر توبدا نكه ذوفنون آيد مرد د جدوفا نكر كه حون آيد مرد

از عهده ٔ عهداگر برون آید مرد از هرچه کان بری فزون آید مرد

رباعی شاره ۱۳۶: رو کر دسرابرده ٔ اسرار مکر د

مردی باید زهر دو عالم شده فرد کو در دبه جای آب و نان داند خور د

روگر دسراپرده ٔ اسرار مکر د شوخی چکنی که نمیتی مرد نسرد

رباعی شاره ۱۳۷: آن بت که دل مرافرایخک آورد

آن بت که دل مرافرایینک آورد شدمت و سوی رفتن آ منگ آورد گفتم: متی، مرو، سرجنک آورد چون گل بدرید جامه ورنک آورد

رباعی شاره ۱۳۸: بس دل که غم سودو زیان تو خور د

ای من سک آن سکی که نان توخور د

بس دل که غم سودو زیان تو خورد بس شاه که یادپاسان تو خورد نان توخورد سکی که رویه کسیرست

رباعی شاره ۱۳۹: هر کویه جهان راه قلندر کسرد

هر کوبه جهان راه قلندر کسرد باید که دل از کون و کان برکسرد

دراه قلندری مهیاباید آلودگی جهان نه در برکسرد

رباعی شاره ۱۴۰: چون پوست کشد کار د به دندان کسرد

چون پوست کشد کار د به دندان کیرد آین زلیش قیمت مرجان کیرد او کار د به دست خویش منیران کیرد تاجان کیردهر آنچه با جان کیرد

رباعی شاره ۱۴۱: این اسب قلندری نه هرکس تاز د

مردی باید که جان برون انداز د چون جان بشود عشق ترا جان ساز د

این اسب قلندری نه هر کس تازد وین مهره نمیتی نه هر کس بازد

رباعی شاره ۱۴۲: کسری که کرسهٔ شدبه نانی ارزد

كېرى كەكرىيە شدىبە نانى ارزد كىكران توشدىبە استخوانى ارزد

اظهار نهانی به جهانی ارزد آسایش زندگی به جانی ارزد

رباعی شاره ۱۴۳: بادی که ز کوی آن نگارین خنرد

بادی که زکوی آن نگارین خنرد از خاک جناصورت مهرا نکنرد

آ بی که زچشم من فراقش ریزد هرساعتم آتشی به سربر بنیرد

رباعی شاره ۱۴۴: ای آنکه برت مردم بد، د دباشد

ای آنکه برت مردم به، ددباشد وزئی تویک بنرت صدباشد دانی توو آنکه چون تو بخردباشد گر مردم نیک بدکند بدباشد

رباعی شاره ۱۴۵: د شنام که از لب تومهوش باشد

د شنام که از لب تومهوش باشد دی شمرم کش اصل از آتش باشد

مُثْلُفْت كه د ثنام تودكش باثید كان باد كه برگل كذر د خوش باثید

رباعی شاره ع۱۴: توشیردنی شکار تو دل باشد

توشیردلی شکار تو دل باشد جان دادنم از پی تو مثل باشد و صل توبه حیله کی به حاصل باشد مدیرچه سنرای عثق مقبل باشد

رباعی شاره ۱۴۷: این ضامن صبر من خجل خواهد شد

این صامن صبر من خجل خوابد شد این شیمگی یک چهل خوابد شد برختگ دویای من به کل خوابد شد گویا که سراندر سردل خوابد شد

رباعی شاره ۱۴۸: در راه قلندری زبان سود توشد

دراه قلندری زیان سود تو شد زمد و ورع و سجاده مردود تو شد

د شنام سرودورود مقصود توشد بپرست پیاله راکه معبود توشد

رباعی شاره ۱۴۹: بالای بتان چاکر بالای توشد

بالای بتان چاکر بالای توشد سر پای سران در سر سودای توشد

دلهابمه نقش بندزيباي توشد جهانهابمه دفتر سخنهاي توشد

رباعی شاره ۱۵۰: از فقرنشان نکر که در عود آمد

از فقرنشان نکر که در عود آمد برتن بنیرش سایمی دود آمد برتن بنیرش سایمی دود آمد بردش بمه از برای نابود آمد بردش بمه از برای نابود آمد

رباعی شاره ۱۵۱: در هجر توام قوت یک آه نماند

در هجر توام قوت یک آه نماند قوت دل من جز غمت ای ماه نماند زین خیره سری که عثق مه رویانت اندر ره عاشقی دو همراه نماند

رباعی ثناره ۱۵۲: نارفته به کوی صدق در گامی چند

نارفته به کوی صدق درگامی چند نشته به پیش خاصی وعامی چند برگرده نرطامات الف لامی چند برگرده زطامات الف لامی چند

رباعی شاره ۱۵۳: نقاش که برنقش توبرگار افکند

تقاش كه برنقش توپرگار افكند فرمود كه تاسجده برندت يك چند

چون نقش تام کشت ای سروبلند می خواند «وان یکاد» و می سوخت سپند

رباعی شاره ۱۵۴: مرغان که خروش بی نهایت کر دند

مرغان که خروش بی نهایت کر دند از فرقت گل بهی شکایت کر دند

رباعی ثماره ۱۵۵: ای گل نه به سیم اگر به جانت بخرند

كه نيز عزيز و گاه خوارت شمرند بر سرريزندو زيرپايت سپرند

ای گل نه به سیم اگر به جانت بخرند چون بر توشی گذشت نامت نسرند

رباعی شاره ع۱۵: این بی رشان که سغبه سیم و زرند

این بی رشان که سغبه ٔ سیم و زرند دسبت توبه شاعری که نکرند

زرباید زرکه تاغم از دل بیرند ترانه مختک خوبرویان نخرند

رباعی شاره ۱۵۷: سیمرغ نه ای که بی تو نام توبرند

سیم غ نه ای که بی تو نام توبرند طاووس نه ای که با تو در تو کرند بلبل نه که از نوای تو جامه درند آخر تو چه مرغی و ترابا چه خرند رباعی شاره ۱۵۸: سادات به یک بار همه مهجورند

سادات به یک باریمه معجورند کز سایه ٔ حشت تو مهتر دورند از غایت مهر توبه دل رنجورند گر شکر تو کویند به جان معذورند رباعی شاره ۱۵۹: با یاد تو جام زهر حون نوش کشد

بایاد توجام زهر چون نوش کشند از کوی توعاثیان بهوش کشند بنای به زامدان حال رخ خویش تاغاثیه ٔ مهر توبر دوش کشد

رباعی شاره ۱۶۰: تاعشق قد تو همچوچنسر نکند

تاعثق قد تو بمچو چنبر نکند این عثق درست از آن کس آید به جهان کورا بمه آب بحر فاتر نکند

رباعی شاره ۱۹۶: عثق توکرای شادی و غم نکند

عثق توکرای شادی و غم کند عمر توکرای سوروماتم کنند زخم توکرای آه و مرہم کند چه جای کراہم کنند

رباعی شاره ۱۶۲: بسیار مکو دلاکه سودی نکند

بیار مکو دلاکه سودی نکند ورصبر کنی به تو نمودی نکند

چون جان توصد هزار برهم نهداو و آش زنداندروو دودی نکند

رباعی شاره ۱۶۴: یک دم سرزلف خویش پرخم ککند

یک دم سرزلف خویش پرخم نکند آکار مراج زلف درېم نکند خویش پرخم نکند خاری که چنوگل سپرغم نکند

رباعی شاره ۴عرا: عثاق اکر دو کون پیش تو نهند

من عاشق دلىوخة جانى دارم پيداست دين جهان به جانى چه دېند

عثاق اكر دوكون پيڤ تونهند مفلس مانندواز خالت نرمند

رباعی شاره ۵۶۱: عثق وغم تواکر چه بی دادانند

عثق وغم تواکر چه بی دادانند جان و دل من زهر دو آبادانند نود عثق تو بمزادانند نود عجب ار زیکدیکر شادانند

رباعی ثیاره عرع: آنها که اسپر عثق دلدارانند

آنهاکه اسیر عثق دلدارانند از دست فلک بمیثه خونبارانند هرکز نثود بخت بداز عثق جدا بدنخی و عاشقی مکریارانند

رباعی ثیاره ۱۶۷: آنهاکه درین حدیث آویخةاند

آنها که درین حدیث آویخة اند بیار زدیده خون دل ریخة اند بس فتینه که هر شی برانگنجة اند آگاه به حیلت از تو بکریخة اند

رباعی شاره ۱۶۸: دیده ز فراق تو زیان می میند

دیده زفراق تو زیان می بیند برچره زخون دل نثان می بیند بااین همه من زدیده ناخشودم تا بی رخ تو چراجهان می بیند

رباعی شاره ۱۶۹: آن روز که مهر کار کر دون زده اند

آن روز که مهر کار کر دون زده اند مهر رز عاثقی دگرکون زده اند

واقف نثوی به عقل تاحون زده اند کاین زر زسرای عقل بیرون زده اند

رباعی شاره ۱۷۰: تا در طلب مات ہمی کام بود

تادر طلب مات بمی کام بود هر دم که بروی مازنی دام بود آن دل که در او عثق دلارام بود کر زندگی از جان طلبد خام بود

رباعی شاره ۱۷۱: آن ذات که برورده ٔ اسرار بود

آن ذات که پرورده ٔ اسرار بود از مرک نیند شده شیار بود تیار بهی خوری که در خاک شوم در نار بود

رباعی شاره ۱۷۲: هربوده که او زاصل نابود بود

هر بوده که او زاصل نابود بود

كريك نفسش پندمقصود بود نود نود ثودهرآيه بود بود

رباعی شاره ۱۷۳: دل بنده ٔ عاشقی تن آزاد چه سود باشد

دل بنده ^أ عاشقى تن آزادچه مود باشد جان كشة خراب و عالم آبادچه مود باشد فریاد ہمی خواہم و تو تن زدہ ای فریاد رسی چونست فریاد چه سود باشد

رباعی شاره ۱۷۴: زن، زن زو فا شود ز زیور نشود

زن، زن زوفا شود زریور نشود بی کوهر کوهری زکوهر نشود سک راسکی از قلاده کمتر نشود

رباعی شاره ۱۷۵: ترسم که دل از وصل تو خرم نشود

ترسم که دل از وصل تو خرم نثود تاکار تو چون زلف تو در هم نثود بامن به وفاعهد تو محکم نثود تاباد نکویی زسرت کم نثود رباعی شاره ۱۷۶: یک روز دلت به مهرما نگراید

یک روز دلت به مهرها نگراید دیوت به مه جزراه بلا نماید

تالاجرم اکنون که چنینت باید می کوید من نمی نکویم شاید

رباعی شاره ۱۷۷: آنی که فدای توروان می باید

آنی که فدای توروان می باید پیش رخ تو نثار جان می باید

من بیچ ندانم که کرامانی تو ای دوست چنانی که چنان می باید

رباعی شاره ۱۷۸: گاهی فلکم کریستن فرماید

گاهی فلکم کریستن فرماید ناخشة دو چشم را عنا فرماید گاهیم به در د خنده نباید گوید زبدی خنده نباید آید

رباعی ثناره ۱۷۹: روزی که بتم ز فوطه رخ بناید

روزی که بتم ز فوطه رخ بناید بافوطه هزار جان زتن برباید در فوطه بتاخمش ازین به باید عاشق کش فوطه پوش نیکو ناید

رباعی شاره ۱۸۰: مردی که به راه عثق حان فرساید

مردی که به راه عثق جان فرساید باید که بدون یار خود نکراید عاشق به ره عثق چنان می باید کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

رباعی شاره ۱۸۱: آن باید آن که مردعاش آید

آن باید آن که مردعاش آید تاعش بنسر بای خودش بناید شده تا میر باید باید با در می بادیمه غوغای جهان برناید

رباعی شاره ۱۸۲: آن عنبرنیم ماب در هم نکرید

روز من متمند پرغم ککرید این تانرسد چشم بدی کم ککرید

آن منسرنیم ماب در ہم نگرید

رباعی شاره ۱۸۳: دی بنده حو آن لاله ٔ خندان تو دید

دى بنده جو آن لاله خندان تو ديد وان سيب در آن رهكذر حان تو ديد نی سیب در آن حقه ٔ مرجان تو دید کاندر دل گنگ خود زنجذان تو دید

رباعی شاره ۱۸۴: اکنون که ساہی ای دل حون خور شیر

اکنون که سایم ای دل چون خور شید بیشت باید زعشق من داد نوید

کاندر چشمی تواز غزیزی جاوید چون دیده ٔ دیده ای سیه به که سفید

رباعی شاره ۱۸۵: ای دیدن توراحت جانم حاوید

ای دیدن توراحت جانم جاوید شب ماه منی و روز روش خور شید

روزی که نباشدم به دیدارت امید آن روز سیاه بادو آن دیده سپید

رباعی شاره ع۸۸: ای خورشیدی که نورت از روی امید

ای خور شیدی که نورت از روی امید گفتم که به صدر ما نماند جاوید ناکه به چه از باد اجل سرد شدی گر سرد نکر دداین نگارین خور شید

رباعی شاره ۱۸۷: یک ذره نسیم خاک پایت بوزید

يك ذره نيم خاك پايت بوزيد زوكشت دين جهان بمه حن پديد

هرکس که از آن حن یکی ذره بدید بفروخت دل و دیده و مهر توخرید

رباعی شاره ۱۸۸: کویی که من از بلعجبی دارم عار

سیب از چه نهی میان یکدانه ٔ نار این بلعجبی نباشدای زیبایار کاندر دبهن مورنهی مهره ٔ مار

کویی که من از بلعجبی دارم عار

رباعی شاره ۱۸۹: حون از اجل تو دید برلوح آثار

حون از اجل تو دید برلوح آثار دست ملک الموت فرومانداز کار

از زاری تویه خون دل جیمون وار مرک توجمی بر تو فرو کرید زار

رباعی شاره ۱۹۰: نازان و کرازان به و ثاق آمدیار

نازان و کرازان به و ثاق آمدیار نازان چوگل و مل و کرازان چوبهار

رباعی شاره ۱۹۱: از غایت بی تعکفی ما در هر کار

ازغایت بی تکلفی مادر هر کار دیوانه و مستان ہمی خواندیار گفتیم توخوش باش که ماای دلدار دیوانه ٔ عاقلیم و مست ہشیار

رباعی شاره ۱۹۲: نه چرخ به کام ما بکر د دیک بار

نه نیز دلم رابر من بست قرار احسنت ای دل، زه ای فلک، نیک ای یار

نه چرخ به کام ما بکر د دیک بار نه دار دیار کار ماراتیار

رباعی شاره ۱۹۳: بخت و دل من زمن برآ ورد دمار

بخت و دل من زمن برآ ورد دمار چون یار چنان دید زمن شد بنیرار

زانسان بختی، چنین دلی، حونان یار

زین نادره تر چه ماند درعالم کار

رباعی شاره ۱۹۴: ای کشه چوماه و بمچوخور شید سمر

ای کشة چواه و بمچوخور شدیمر خوی مه وخور شدمدار اندر سر چون ماه به روزن کسان در منگر ناخوانده چوخور شدمیاای دلسر

رباعی شاره ۱۹۵: ای روی تورخشنده تراز قبله کسر

ای روی تورخ شده تراز قبله گبر وی چثم من از فراق کرینده چوابر من دست زآستین برون کرده زعثق توپای به دامن اندر آورده به صبر رباعی شاره ۱۹۶: آن کس که حواو نبود در دهر د کر

آن کس که چواو نبود در دهر د کر در حاک شداز تیرا جل زیروزبر

واکنون که ہمی زخاک برنار دسر شاید که به خون دل کنم مرگان تر

رباعی شاره ۱۹۷: بازی بنگر عثق چه کر دست آغاز

بازی بنگر عثق چه کر دست آغاز می ناز ازین حدیث و خود را بنواز

بر درگه این و آن چه کر دی به مجاز ساز ره عثق کن بروبااوساز

رباعی شاره ۱۹۸: هرکز دل من به آشکاراو به راز

هرکز دل من به آشکاراو به راز بامردم بی خرد نباشد دمساز من یار عیار خواهم و حاک انداز کورانشود زعالمی دیده فراز

رباعی شاره ۱۹۹: اول توحدیث عثق کر دی آغاز

اول توحدیث عثق کر دی آغاز اندر خور خویش کار مارا می ساز ماکی کنجیم در سراپرده ٔ راز لفیت به دست ماو مثور نیاز

رباعی شاره ۲۰۰: از عثق توای صنم به شهای دراز

از عثق توای صنم به ثبهای دراز چون شمع به پای باشم و تن به کداز ماز خون شمع به پای باشم و تن به کداز ماز خون شمع به ثبهای دراز خوان در بر آتشت و دل در دم گاز

رباعی شاره ۲۰۱: خوشخوشده بود آن صنم قاعده ساز

خوشخوشده بود آن صنم قاعده ساز باز از شوخی بلعجبی کرد آغاز پر توثنوشده بود آگند د کرباز از ناز از ماست بمی بوی پنیر آید باز

رباعی شاره ۲۰۲: نادیده ترا چوراه را کر دم باز

نادیده ترا چوراه را کردم باز پیوسته شدم باغم و بکسته زناز دل نرد تو بکذاشتم ای شمع طراز تاخسته دل از توعذر من خوامد باز

رباعی شاره ۲۰۳: خواهی که تراروی دمد صرف نیاز

خواهی که تراروی دمه صرف نیاز دستار ناز در خرابات بیاز

متی کن وبر نهادهرمت بناز مرمتان را چه جای روزه ست و ناز

رباعی شاره ۲۰۴: عقلی که همیشه باروانی دمیاز

عقلی که بمیشه باروانی دمیاز دهری که به یک دید نهی کام فراز بخی که نباشیم زمانی بهم باز جانی که چوبکسلی نپیوندی باز رباعی ثماره ۲۰۵: شب کشت زهجران دل فروزم روز

ثدرو شنی و تیرگی از روز و شبم مسبت و نه روز م

شب کشت زهجران دل فروزم روز شب شبرشداز آه جهانبوزم روز

رباعی شاره ع۲۰: ای گلبن نابسوده او باش مهوز

ای گلبن نابوده او باش ہنوز وی رنگ تو نامنجة نقاش ہنوز اوری تو نامنجة نقاش ہنوز اوری تو نامنجة نقاش ہنوز اوری تو نکر دست صبا فاش ہنوز اوری تو نکر دست سبال کے دست سبال کے دست سبال کے دست سبال کے دست سبال کرنے دست سبال کے دست سبال

رباعی شاره ۲۰۷: آسیه سران بی نواسیم منوز

سيمه سران بي نواييم منوز باشهوتها و با مواييم منوز

زین هر دو پی هم بکراییم مهنوز از دوست بدین سبب جداییم مهنوز

رباعی شاره ۲۰۸: برچرخ نهاده پای بستیم منوز

برچرخ نهاده پای بسیم منوز قارون شدگان تنکدسیم منوز

صوفی شده ٔ باده ٔ صافیم ہنوز دوری در دہ کہ نیم مشیم ہنوز

رباعی شاره ۲۰۹: ای در سرزلف توصیا عنبربنر

ای در سرزلف توصبا عنبر بنیر وی نرکس شهلای تو بس شورا نکنیر هر ترک شهلای تو بس شورا نکنیر هر قطره که می چکد زخون دل من درجام وفای تست کژ دارومریز

رباعی شاره ۲۱۰: درد دلم از طبیب بیهوده میرس

در دولم از طبیب بیبوده مپرس رنج تنم از حریف آ موده مپرس نالوده پاک را از آلوده میرس در بوده نمی نکر زیابوده میرس

رباعی شاره ۲۱۱: ای دیده زهر طرف که برخنردخس

ای دیده زهر طرف که برخنردخس طرفه ست که جز در تو نیاویزدخس بیش دار که آباتو کم آمنردخس زیراهمه آب دیده ار نزدخس رباعی شاره ۲۱۲: خواندیم کرسهٔ ما ز دل یار ہوس

خوانديم كرسناز دل يار ہوس سيراز چوتو يي مكوكه يار د شدپس

تونعمت هر دوعالمی به نزدېمه کس قدر حوتو يې کرسنای داندو بس

رباعی شاره ۲۱۳: ای حون متی برده دل من به بهوس

ای چون، متی برده دل من به ہوس چون نیسیم غم فراق تو نہ بس گر چون متی به دست آرم زین پس پنهان کنمت چونمیتی از ہمه کس

رباعی شاره ۲۱۴: ای من به تو زنده همچومردم به نفس

ای من به توزنده همچومردم به نفس در کار توکرده دین و دنیا به هوس گرمت بینم چو بنگرم بابمه کس سردی بمه از برای من داری و بس رباعی شاره ۲۱۵: اندر طلبت هزار دل کرد موس

اندر طلبت هزار دل کرد موس باعثق توصد هزار جان باخت نفس

لیکن چوہمی می نکرم از ہمہ کس بانام تو پیوست حال ہمہ کس

رباعی شاره ع۲۱: شمعی که چوپروانه بود نرد توکس

شمعی که چوپروانه بودنرد توکس توان چوپراغ پیش تو دادنفس با مثعله ٔ عثق توبا دست عس قدیل ثب وصال تو زلف توبس

رباعی شاره ۲۱۷: بادی که بیاوری به ما جان حونفس

مرا حاکی که به نست ماز کشت بهه کس

بادی که بیاوری به ما جان چونفس ناری که دلم نهمی بیوزی به بهوس آ بی که به توزنده توان بودن و بس

رباعی شاره ۲۱۸: ای تن وطن بلای آن دلکش باش

ای تن وطن بلای آن دلکش باش ای جان زغمش بمیشه در آتش باش ای دل نهمه وصال باشد خوش باش

ای دیده به زیریای او مفرش باش

رباعی شاره ۲۱۹: ای کشته دل و حان من از عثق تولاش

ای کشة دل و جان من از عثق تولاش افکنده مرابه گفتگوی اوباش کی شهر خبر که زامدی شد قلاش چون پرده دریده شد کنون باداباش

رباعی شاره ۲۲۰: بامن ز در یجهای مثبک دلکش

بامن ز دریجیای مثبک دلکش از لطف سخن گفت به هرمعنی نوش

مى مافت چنان جال آن حوراوش كز پنجره تتور نور آتش

رباعی شاره ۲۲۱: ای عارض گل یوش سمن پاش تو خوش

ای عارض گل پوش سمن پاش توخوش ای چشم پراز خارجاش توخوش ای زلف سه فروش فراش توخوش برعاشق برخروش برخاش توخوش

رباعی شاره ۲۲۲: برطرف قمرنهاده مشک و سکرش

برطرف قمرنهاده مثك وتنگرش كپكندكه نقاع خوش نبندد به درش د كعبه محن كشت و درپیش درش عثاق بمه بوسه زبان بر جرش رباعی شاره ۲۲۳: چون نردر هی در آیی ای دلسرکش

چون نزدر_دی درآیی ای دلبرکش پیراین چرب را توازتن درکش زیرا که چوکسیرمت به شادی در کش در سیرین چرب توافعه آتش

رباعی شاره ۲۲۴: نی آب دو چشم داری ای حورافش

زان روی درین دلست چندین آتش بی باد تکبرتوای دلبرکش باخاک سرکوی تو دل دارم خوش

نی آب دو چشم داری ای حورافش

رباعی شاره ۲۲۵: باسیهٔ این و آن چه کویی غم خویش

از دیده ٔ این و آن چه جویی نم خویش

باسينه ٔ اين وآن چه کويی غم خویش برساز توعالمی زمیش و کم خویش آگاه بزی به ناز درعالم خویش

رباعی شاره ۲۲۶: می بر کف کسیروهر دوعالم بفروش

بیهوده مدار هر دو عالم به خروش

در دوزخ مت به که در خلد به موش

مى بركف كبيروهر دوعالم بفروش

کر هر دوجهان نباشدت در فرمان

رباعی شاره ۲۲۷: ای برده دل من جوهزاران درویش

ای برده دل من چوهزاران درویش بی رحمت آمین شدو به عهدی کیش ياكى كويى ترانيازارم ميث من طبع تونيك دانم وطالع خويش

رباعی شاره ۲۲۸: که در پی دین رویم و که در پی کیش

که در پی دین رویم وکه در پی کیش هرروز به نوبتی نهیم اندر پیش د جله زمامرگ خرد دار د میش مستیم به ماشق به بختی خویش

رباعی شاره ۲۲۹: هر چند بود مردم دا نا درویش

هرچند بودمردم دانا درویش صدره بوداز توانکر نادان میش

این را بشود جاه چوشد مال ازپیش و آن شاد بود مدام از دانش خویش

رباعی شاره ۲۳۰: دی آمدنی به حبیرت از منرل خویش

امروز قراری نه به کار دل خویش پس من چه دېم نشان ر آ ب وگل خویش دی آمدنی به حیرت از منرل خویش فرداشدنی به چنری از حاصل خویش رباعی شاره ۲۳۱: آراست سار کوی و دروازه ٔ خویش

آراست بهار کوی و دروازه تنویش افکند به باغ و راغ آوازه تنویش

بنای سار رارخ تازه ٔ خویش تاشناسد سار اندازه ٔ خویش

رباعی شاره ۲۳۲: از عثق توای سُکدل کافرکیش

ازعْق توای سکدل کافرکیش شد سوخة وکشة جهانی درویش در شهرچنین خوکه تو آوردی پیش گور شهدا هزار خوامد شدمیش

رباعی شاره ۲۳۳: معثوقه دلم به آنش انباشت حوشمع

معثوقه دلم به آتش انباشت چوشمع بررویم زردگل بسی کاشت چوشمع تاروز به یک سوختنم داشت چوشمع پس خیره مراز دور بکذاشت چوشمع

رباعی شاره ۲۳۴: از یار و فامجوی کاندر هرباغ

ازيار وفامجوى كاندر هرباغ بي بيچ نصيبه عثق ميباز د زاغ

تاباخودی از عثق منبر دل داغ یروانه ثو آگاه تو دانی و چراغ

رباعی شاره ۲۳۵: نیکوتری از آب روان اندرباغ

نیکوتری از آب روان اندرباغ زیباتری از جوانی و مال و فراغ

لیکن چه کنم که عثقت ای شمع و چراغ جویان بودست در د مارا از داغ

رباعی شاره ع۲۳: نادیده من از عثق تویک روز فراغ

ناديده من ازعْق تويك روز فراغ بره نبرد مراز وصلت جز داغ کردی تن من زیاب ہجران جو کناغ تاخو داری تو دوست کشتن جو چراغ

رباعی شاره ۲۳۷: ای بیاری سروترا کر ده کناغ

پس دست اجل نهاده برجان تو داغ نایم مهم پیش جو خورشیدو چراغ ای بیاری سروتراکرده کناغ خورشیدو چراغ من مدی و پس از این

رباعی شاره ۲۳۸: در راه توار سود و زیانم فارغ

غمهای تومی خورم از آنم فارغ

درراه توارسودو زیانم فارغ وز شوق تواز هر دو جهانم فارغ خود رابه تو داده ام از آنم بی غم رباعی شاره ۲۳۹: تا دید موات در دلم غایت عثق

تاديد ہوات در دلم غايت عثق در پيش دلم كثيد خوش رايت عثق

گروحی زآ سمان کسته نشدی در شان دل من آمدی آیت عثق

رباعی شاره ۲۴۰: برسین سرپر سرسیاه آمد عثق

برسین سریر سرسپاه آمدعثق برمیم ملوک پادثاه آمدعثق برکاف کال کاله آمدعثق بااینهمه یک قدم زراه آمدعثق رباعی شاره ۲۴۱: جزمن به جهان نبود کس در خور عثق

جزمن به جهان نبود کس درخور عثق زان برسرمن نهاد چرخ افسرعثق

يك باربه طبع خوش شدم چاكر عثق دارم سرآ نكه سركنم در سرعثق

رباعی شاره ۲۴۲: تحویل کنم نام خود از دفترعثق

تحويل كنم نام خوداز د فترعثق تاباز رہم من از بلاو سرعثق نه بنکرم و نه بکذرم بر در عثق عثق آفت دیست که دار دسرعثق

رباعی شاره ۲۴۳: جز تسربلانبود در ترکش عثق

جزتىر بلانبود درتركش عثق جزمند عثق نبيت درمفرش عثق

جز دست قضانبیت جنبیت کش عثق جان باید جان سپند بر آنش عثق

رماعی شاره ۲۴۴: کویند که کرده ای دلت برده و مشق

کویند که کردهای دلت برده مُ عثق وین رنج توبست از دل آورده مُ عثق

كربر دارم زپيش دل پرده معش بيند دلي به ناز پرورده معش

رباعی شاره ۲۴۵: کی بسته کند عقل سرابرده ٔ عثق

كى بىتەكند عقل سراپردە ئىشق كى باز آردخردزرە بردە ئىشق

سيار زرنده به بودمرده ٔ عثق ای خواجه چه واقفی تواز خرده ٔ عثق

رباعی شاره ع۲۴: چشمی دارم زاشک بیمانه ٔ عثق

چشمی دارم زاشک بیانه ٔ عثق جانی دارم زموز پروانه ٔ عثق امروز منم قدیم درخانه ٔ عثق مشیار جمه جهان و دیوانه ٔ عثق

رباعی شاره ۲۴۷: خورشید سابسوز دازسایه مختق

نور شیر ساببوز داز سایه ٔ عثق پس چون شده ای دلاتو بمسایه ٔ عثق جزآتش عثق نيت سيرايه أعثق اينت بتامايه وسرمايه أعثق

رباعی شاره ۲۴۸: آن روز که شیر خور دم از دایه مختق

آن روز که شیر خوردم از دایه ٔ عثق از صبر غنی شدم به سموایه ٔ عثق دولت که فکند بر سرم سایه ٔ عثق برایه ٔ عثق دولت که فکند بر سرم سایه ٔ عثق

رباعی شاره ۲۴۹: کر دی توپریر آب وصل از رخ پاک

كردى توپرير آب وصل ازرخ پاك تادى شدم از آتش ہجر تو هلاك امروز شدی زباد سردم بی باک فرداکنم از دست توبر تارک حاک

رباعی شاره ۲۵۰: ای آصف این زمانه از خاطر پاک

ای آصف این زمانه از خاطر پاک مهمچون زسلیان زتوشد دیوهلاک ای مهمچون زسلیان زتوشد دیوهلاک ای مهمچوف شداندری عالم خاک آثار تو و شخص تو دور از ادراک

رباعی شاره ۲۵۱: زین پیش به شبهای سیاه شبه ماک

زین پیش به شبهای سیاه ثبه ماک نور شدیمی نمودی از عارض پاک امروز به عارضت بمی کوید خاک ای دوز زمانه «انعم الله مساک»

رباعی شاره ۲۵۲: ناید به کف آن زلف سمن مال به مال

نی رقص کندبر آن رخان خال به خال ای چون گل نوکه بینمت سال به سال گر دنده چوروزگاری از حال به حال

نايد به كف آن زلف سمن مال به مال

رباعی شاره ۲۵۳: هرچند شدم زعش توخوارو خجل

هرچند شدم زعث تو نوارو خجل در عثق به جز در دندارم حاصل از تو نکنم شکایت ای شمع چگل کمین رنج مراہم از دل آ مدبر دل

رباعی شاره ۲۵۴: ای عهد تو عهد دوستان سربل

ای عمد تو عمد دوستان سرپل از وصل تو هجر خیرد از عزتو دل پر متغله و میان تهی همچو د بل ای یک شبه همچو شمع و یک روزه چو کل رباعی شاره ۲۵۵: از گفته بر کوی تو حون هرعاقل

از گفته بد کوی تو چون هر عاقل در کوشش خصم تو چو هر بی حاصل خالی نکنم ما نهندم درگل سودای تواز دماغ و مهر توز دل

رباعی شاره ع۲۵: باچیره کآن مگار خندان ای گل

باچېره آن گار خندان ای گل باچېره تن خویش مرنجان ای گل بهوده تن خویش مرنجان ای گل

رباعی شاره ۲۵۷: ای عمر عزیز داده برباد زجمل

ای عمر عزیز داده برباد زجل وزبی خبری کاراجل داشته سهل

اسباب دوصد ساله سگالنده زپیش نایافته از زمانه یک ساعت مهل

رباعی شاره ۲۵۸: در عثق تو خفیه بهجوابروی توام

در عثق توخفته بمچوابروی توام زخمم چه زنی نه مردبازوی توام در خثم شدی که گفتمت ترک منی ؟ گبذاشتم این حدیث، ہندوی توام رباعی شاره ۲۵۹: از روی عتاب اگر چه کویی سردم

از روی عتاب اکر چه کویی سردم درصف بلا کرچه د هی ناور دم روزی اگر از وفای توبرگر دم در در در در داه عاثقی نامردم

رباعی شاره ۶۰: بسار زعانقیت غمهاخور دم

بیار زعاشقت غمها خوردم در جربسی شب که به روز آوردم . رنج دل و خون دیده حاصل کر دم کر جان برم از دست تومر دمر دم

رباعی شاره ۲۶۱: بردل زغم فراق داغی دارم

بردل زغم فراق داغی دارم بردل زغم فراق داغی دارم بااین بمه پرنفس داغی دارم بااین بمه پرنفس داغی دارم

رباعی شاره ۲۶۲: هربار ز دیده از تو در تیمارم

هربار زدیده از تو در تیمارم تابهره زدیدار تو حون بردارم

ای یار حوماه اگر دہی دیدارم چون چرخ هزار دیده دروی دارم

رباعی شاره ۲۶۳: هرروز به درد از تو نویدی دارم

هرروز به درداز تو نویدی دارم بر تهمت عود ختک بیدی دارم

نومید مکن مراورخ برمفروز کاخربه توجز در دامیدی دارم

رباعی شاره ۴ع۲: نامت پس ازین یارا به اسم دارم

نامت پس ازین یارا به اسم دارم نوشت پس ازین چونیش کژدم دارم

یچن مارسرم بکوب ارت دم دارم از سک بترم اکر به مردم دارم

رباعی شاره ۵۶: در خوابکه از دل شب آتش بنیرم

د خوابکه از دل شب آتش بنیرم چون خاکسربه روز ز آتش خنیرم هرکه که که که ندعثق تو آتش تنیرم چون شمع ز در دبر سر آتش ریزم

رباعی شاره عرع: حون در غم آن نگار سرکش باشم

چون درغم آن نگار سرکش باشم چون درغم آن نگار سرکش باشم چون من به مراد آن پریوش باشم کر قصد به کشنم کندخوش باشم

رباعی شاره ۲۶۷: گفتم خود را زخس نکهدار ای چشم

گفتم خود را زخس کهدار ای چثم خود را و مرابه در دمپار ای چثم واکنون که به دیده در زدی خارای چثم تاجانت برآیداشک می بارای چثم رباعی شاره ۴۶۸: اقسرده شداز دم د بانم دم چشم

افسرده ثیداز دم د فهنم دم چشم برناخن من کیا دمیدازنم چشم چشم زپی دیدن روی تو بود بی روی نوکر چشم نباشد کم چشم

رباعی شاره ۹۶۹: کر با فلکم کنی برابر بیشم

گربافککم کنی برابر بیشم عالم بهدیک ذره نیرزد پیشم هرکزنمرم زمرگ از آن ندیشم گز کوهرخود ملایکت راخویشم

رباعی شاره ۲۷۰: روز آمدوبرکشید خور شید علم

روزآ مدوبرگنیدخورشیه علم شب کردازوهزیمت وبردحشم

کویی زمیان آن دو زلفین به خم پیدا کر دندروی آن شهره صنم

رباعی شاره ۲۷۱: تینج از کف و بازوی توای فخرامم

تیخ از کف وبازوی توای فخرامم مهم روی مصاف آمدو ہم پشت حشم از تیغ علی بکوی تیغ تو چه کم کان دین عرب فزود و این ملک عجم

رباعی شاره ۲۷۲: حون گل صنا جامه به صدحاچاکم

چون گل صنا جامه به صد جاچاکم چون لاله به روز باد سربر حاکم چون شاخ بنفشه کو ژواندو مناکم در غم خور دن چویاسمین چالاکم رباعی شاره ۲۷۳: با دولت حسن دوست اندر جنگم .

بادولت حن دوست اندر جُنگم چون برد زرخ دولت جُنگی رنگم چون برد زرخ دولت جُنگی رنگم کر دنده چودولت و دو تا چون چُنگم

رباعی ثناره ۲۷۴: ای سته به تومهرووفایک عالم

اى بىتەبە تومىروو فايك عالم ماندە ز تودرخوف و رجايك عالم

وی دشمن و دوست مرترا یک عالم فاری و گلی بامن و بایک عالم

رباعی شاره ۲۷۵: ای کشة فراق توغم افزای دلم

ای کشة فراق توغم افزای دلم امیدوصال تو تاشای دلم ای کشته فراق توغم افزای دلم درست ستمت نهاده برپای دلم اگآه نهای بناکه بندی محکم دست ستمت نهاده برپای دلم

رباعی شاره ۲۷۶: پرشد زشراب عثق جانا جامم

پر شدز شراب عثق جانا جامم چون زلف تو درہم زدہ شدایامم از عثق تواین نہ بس مرادو کامم کز جلہ ^ا بندگان نویسی نامم

رباعی شاره ۲۷۷: یک بوسه بر آن نبان خندان نزنم

يك بوسه برآن نبان خدان نزنم تابرپایت هزار چندان نزنم كر جان خواىي زبېريك بوسه زمن از عثق لب توبيچ دندان نزنم رباعی شاره ۲۷۸: بی وصل تو زندگانی ای مه چکنم

بی وصل توزندگانی ای مه چکنم بی دیدارت عیش مرفه چکنم گفتی که به وصل هم دلت شاد کنم کراین نکمنی نعوذبایعه چکنم

رباعی شاره ۲۷۹: کسیرم زغمت جان و خرد پیرکنم

كبيرم زغمت حان وخر دبيركنم نودراز بوس ناوك تقديركنم برهر دو جان چار کبیرکنم شایستهٔ تونیم، چه تدسرکنم

رباعی شاره ۲۸۰: دارد پشم زوعده ٔ خام توخم

دارد پتم زوعده ٔ خام توخم بارد چشم زبردن نام تونم تاکرد تصناحدیثم از کام توکم هرکز نروم به گام در دام تو دم رباعی شاره ۲۸۱: ای حون سکن زلف تو پشم خم خم

در مهر و و فایت آ زمودم دم دم سیاین بمه تو بهی و آخر بهم بهم

ای چون منگن زلف تو پتیم خم خم

رباعی شاره ۲۸۲: از آمدنم فزود رنج بدنم

از آمدنم فزود رنج بدنم از بودن نود بمیثه اندرمخم وزبیم ثدن باغم و در د حزنم نه آمدن و نه بدن و نه ثدنم

رباعی شاره ۲۸۳: با ابر ہمیشہ در عتابش بینم

بابر بمیشه در عابش بینم جوینده نور آفابش بینم کر مردهک دیده نمن نیبت چرا چون چشم کشایم اندر آبش بینم

رباعی شاره ۲۸۴: فنحی که به آمدنت منصور شوم

فحی که به آمدنت مضور ثوم

ماہی که زدیدن تو پر نور شوم جانی که نخواہم که ز تو دور شوم

رباعی ثماره ۲۸۵: دروصل ثب وروز شمردیم تهم

دروصل شب وروز شمردیم بهم در هجر بسی راه سپردیم بهم تقدیر به یکساعت برداد به باد رنجی که به روزگار بردیم بهم

رباعی شاره ع۸۶: مجرم رخ توکه ما بدو آساییم

مجرم رخ توکه ما بدو آساییم مابارخ و باخرام توبرناییم ماجرم تراحوروی تو آراییم خود جرم توکر ده ای که مجرم ماییم رباعی شاره ۲۸۷: حوبی بودم بود به گل درپایم

چوبی بودم بود به گل در پایم در خدمت مختار فلک شد جایم در خدمت او چنان قوی شدرایم کامروز ستون آسان را شایم در خدمت او چنان قوی شدرایم

رباعی شاره ۲۸۸: گفتم که مکر دل زنوبرداشته ایم

معلوم شدای صنم که پنداشة ایم امروز که بی روی تو بکذاشة ایم امروز که بی روی تو بکذاشة ایم

رباعی شاره ۲۸۹: چون می دانی ہمہ ز حاک و آبیم

چون می دانی ہمہ زخاک و آبیم امروز ہمہ اسیر خور دو خوابیم

در تونرسيم اکر بسي ثبابيم سرمايه تويي سود ز نبود کې يابيم

رباعی شاره ۲۹۰: یک چند در اسلام فرس باخته ایم

یک چند در اسلام فرس باخة ایم یک چند به کفرو کافری ساخة ایم چون قاعده ^و عثق تو شاخة ایم پاکستان قاعده و شاخته ایم

رباعی شاره ۲۹۱: راحت ہمہ از غمی برانداخته ایم

راحت بمه از غمی برانداخته ایم

کاری نو چو کارعا قلان ساخة ایم نقدی به امید نسیه درباخة ایم

رباعی شاره ۲۹۲: از دیده درم خریدروی توشدیم

از دیده درم خریدروی توشدیم وزکوش غلام بای و ہوی توشدیم بی روی توبر مثال روی توشدیم بازیچه کودکان کوی توشدیم رباعی شاره ۲۹۳: ما شربت هجرتو حثیدیم و شدیم

ما شربت ہجر تو چندیم و شدیم در جستن وصل تو زیایافتت دل رفت و طمع زجان بریدیم و شدیم رباعی شاره ۲۹۴: زان یک نظرنهان که ما در دیدیم

زان یک نظرنهان که ما دزدیدیم دور از تو هزار دردومخت دیدیم

اندر ہوست پردہ ٔ خود بدریدیم توعثوہ فروختی و ما بخریدیم

رباعی شاره ۲۹۵: کاری که نه با تو بی نظام انگاریم

کاری که نه باتو بی نظام امگاریم صبحی که نه باتو، وقت شام امگاریم نادیدن تو ہوای کام انگاریم بی توہمہ خرمی حرام انگاریم

رباعی شاره ع۲۹: تاظن نسری که از تو اگاه تریم

تاظن نبری که از تو اگاه تریم هرچند به کارخویش روباه تریم هرچند به کارخویش روباه تریم رباعی شاره ۲۹۷: ماننده ٔ باداکر چه بی پاوسریم

ماننده ٔ باداکر چه بی پاوسریم پیوسته چوآنش ره بالاسپریم زان پین که رخت ماسوی حاک کُند ماحاک فروشیم و بدان آب خوریم رباعی شاره ۲۹۸: باخوی بد توکر چه در پرخاشیم

باخوى بدتوكرچه درپرخاشيم بارى به غمت به كردعالم فاشيم حون نزد توماز حله ٔ اوباشیم سودای تومی پزیم و نوش می باشیم

رباعی شاره ۲۹۹: ای روی تو پاکنیره تر از کف کلیم

ای روی توپاکنیره تراز کف کلیم آنرامانی که کر داحمد به دونیم تاآن رخ یوسفی به ما بنمودی مابر سرآ شیم چون ابراهیم

رباعی شاره ۳۰۰: قائم به خودی از آن شب و روز مقیم

بامانه رآب وآشت باثد ہیم چون سایہ شدی تراچہ حیحون چہ جیم

قائم به نودی از آن شب و روز مقیم بیمت زسمومت و امیدت به نسیم

رباعی شاره ۳۰۱: قلاشانیم و لاابالی حالیم

قلاثانيم ولاابابي حاليم فتنشركان چشم وزلف وخاليم

رباعی شاره ۲۰۲: متیم زیندکیت ما شادای جان

خون دل من مبارکت بادای جان

متیم زبندگیت ماشادای حان زیرا که شدیم از بمه آزادای حان گربه ثودی زماترا ناشادی

رباعی شاره ۳۰۳: اکنون که ز دونی ای جهان کذران

اسام ززر ہمی زنی بهر خران مصور سعیدرست واسی دکران اکنون که زدونی ای جهان کذران از ننگ توای مزین بی خبران

رباعی شاره ۲۰۴: عقلی که خلاف توکزیدن نتوان

علی که خلاف توکزیدن نتوان دینی که زشرط توبریدن نتوان ویمی که به ذات تورسیدن نتوان دهری که زدام تورسیدن نتوان رباعی شاره ۲۰۵: یک شب غم هجران تو ای حان جهان

بایشت زبان بگفتم ای کایش جان بایشت زبان راز ناند پنهان

یک شب غم هجران توای جان جهان موسوم همه جان شد آن راز جهان

رباعی شاره ع۳۰: که سوی من آیی از نظیفی پویان

كه سوى من آيى از لطيفى پويان گه عهد سكن شوى چور شوت جويان

که برکر دی ستیره میگویان این در نخور د ز فعل نیکورویان

رباعی شاره ۳۰۷: آزار تراکرچه نهادم کردن

آزار تراکرچه نهادم کردن غم خوردمراغم نخواهی خوردن

از مخشمی نبیت مرا آزردن تومخشمی مراحیه باید کردن

رباعی شاره ۳۰۸: اندر دریانهنک باید بودن

اندر دریانهنگ باید بودن واندر صحرا پکنک باید بودن

مردانه ومردر نک باید بودن ورنه به خرار ننگ باید بودن

رباعی شاره ۳۰۹: در بند بلای آن بت کش بودن

د بند بلای آن بت کش بودن صدبار بسرزان که در آش بودن

اكنون كه فريصنه ست بلاكش بودن نوش بايد بودوقت ناخوش بودن

رباعی شاره ۳۱۰: تا چند ز سودای جهان بیمودن

تاچند زسودای جهان بیمودن واندر بدونیک جان وین فرسودن

چون رزق نخوامدت زرنج افزودن مجمن بکزین زجهان نشتن و آسودن

رباعی شاره ۳۱۱: ای دیده زهر طرف که برخنردخس

ای دیده زهر طرف که برخیردخس طرفه ست که جزباتو نیامنردخس شدار که تاباتو کم آمنردخس زیرامه آب دیده ناریزدخس

رباعی شاره ۳۱۲: کر شاد نخواهی این دلم شاد مکن

کر شاد نخواهی این دلم شاد مکن وریاد نیایدت زمن یاد مکن ایکن به وفایر توکه این خسته دلم از بند غم عثق خود آزاد مکن

رباعی شاره ۳۱۳: فرمان حبود فتینهٔ انگیرمکن

فرمان حود فتیهٔ انگیر مکن چشم از پی کشتن رہی تیز مکن چون عذر گذشته رانخواہی باری باری بامن سخنان و حشت انگیز مکن رباعی شاره ۳۱۴: تا باخودی ارجیه منشینی بامن

تاباخودی ارچه بمنشینی بامن ای بس دوری که از توباشد تامن

در من نرسی مانشوی یکتامن اندر ره عثق یا تو کنجی یامن

رباعی شاره ۳۱۵: که بردوزی به دامنم بر دامن

که بردوزی به دامنم بر دامن گه نکذاری که کر دمت پیرامن که دوست ہمی شاریم که دشمن تامن کیم از توای دریغاتو به من

رباعی شاره ع۳۱: اکنون که سد موای تو داد از من

مسكين من متمند كاندرغم تو مى موزم و تو فارغ و آزاداز من

اکنون که سد ہوای تو داداز من گر جان برہم نیایدت یاداز من

رباعی شاره ۳۱۷: که یار شوی تو با ملامت کر من

که یار شوی توبا ملامت کر من که بکریزی زبیم خصم از بر من گبذار مراحونیتی در خور من تومصلح و من رند نداری سرمن

رباعی شاره ۳۱۸: بامن شب و روز کرم بودی به سخن

بامن شب وروز کرم بودی به سخن تاچون زر شد کار توای سیمین تن برکشی از دوست تو بمپون دشمن بد عهد نکوروی ندیدم یو تو من

رباعی شاره ۳۱۹: ای حون گل نوشگفته برطرف حمین

كرگل برخار باشداى سمىن تن سون گل برنىت خار برديده أمن

ای چون گل نوئگفته برطرف حمین گلبوی شود زنام تو کام و د بن

رباعی شاره ۳۲۰: پندی دہمت اکریذیری ای تن

عضوی زتوکر صلح کندبا دشمن دشمن دوشمرتیغ دو کش زخم دو زن

پندی دہمت اگریزیری ای تن تا سور ترابه دل کر دوشون

رباعی شاره ۳۲۱: ای یار قلندر خراباتی من

ای یار قلندر خراباتی من بامن توبه بند دامن اندر دامن من نیز قلندرانه در دادم تن هردو به خرابات کرفتیم وطن

رباعی شاره ۳۲۲: کر کر ده بدی تو آ زمون دل من

کر کر ده بدی تو آزمون دل من دل سته نداری توبدون دل من رکز ده بدی تو آزمون دل من زینکونهٔ نکوشی توبه خون دل من کر اگاهی از اندرون دل من

رباعی شاره ۳۲۳: بد کمترازین کن ای بت سمین تن

مر کمترازین کن ای بت سمین تن کایز دبه بدت باز دمد پاداش

یکباره مکن بمه بربها بامن نختی بنه ای دوست برای دشمن

رباعی شاره ۳۲۴: اسی شاه حولاله دارداز تو دشمن

اى شاه چولاله دارداز تو دشمن دل تىيره و چاك دامن و حاك وطن

چون چرخ چراست خصمت ای کر دافکن نالنده و کر دان ورس در کر دن

رباعی شاره ۳۲۵: بی تبیر غمت پشت کیان دارم من

بی تیر غمت پشت کمان دارم من دادم به تو دل تراح جان دارم من پیش تواکر چیر زمین دارم پای دارم من

رباعی شاره ۳۲۶: غمهای تو در میان حان دارم من

شادی زغم تو یک جهان دارم من کزخوشنت نیزنهان دارم من

غمهای تو در میان جان دارم من از غایت غیرت چنان دارم من رباعی شاره ۳۲۷: بختی نه که با دوست در آمنیرم من

بخی نه که با دوست در آمنرم من عقلی نه که از عثق بیر بهنرم من بایی نه که از عثق بیر بهنرم من بایی نه که از میانه بکریزم من بایی نه که از میانه بکریزم من

رباعی شاره ۳۲۸: ای بی سببی همیشه آزرده من

ای بی سبی ہمیثہ آزردہ ٔ من و آزردن توز طبع توپردہ ٔ من برچرخ زند بخت سراپردہ ٔ من گر عفو کئی گناہ ناکردہ ٔ من

رباعی شاره ۳۲۹: چون آمد شد بریدم از کوی تومن

چون آمد شد بریدم از کوی تومن دانم نریم زگفت بدکوی تومن برخیره چرآنک ه کنم سوی تومن برعثق توعاثقم نه برروی تومن رباعی شاره ۳۳۰: از عثوه ٔ چرخ درامانم زتومن

ازعثوه ٔ چرخ درامانم زتومن و آزاد زبنداین و آنم زتومن هرچند زغم جامه درانم زتومن والله که نانم اربانم زتومن

رباعی شاره ۳۳۱: دلهام به آب کشت و حانهام به خون

دلهابمه آبُ کشت و جانهابمه خون تاچیت حقیقت از پس پرده و حون

ای بر علمت خردردو کردون دون از تو دو جهان پروتو از هر دوبرون

رباعی شاره ۳۳۲: در جنب کرانی توای نوشکین

در جنب کرانی توای نوشکین حقاکه کم از نبیت بودوزن زمین وین از ہمه طرفه تر که درچشم یقین توہیج نه واز تو کرانی چندین رباعی شاره ۳۳۳: بهرام دواندهر دو جوینده کمین

بهرام دواندهر دوجوینده کین آن قوت ملک آمدواین قوت دین

هرروز كنداسب سعادت رازين بهرام فلك زبهر بهرام زمين

رباعی شاره ۳۳۴: پارارچه نمی کر د چو کفرم مکین

پارارچه نمی کر د چو کفرم تمکین امال عزیز کر د مارا چون دین درپرورش عاشقی ای قبله ٔ چین هم قهرچنان بایدو هم لطف چنین رباعی شاره ۳۳۵: آب ارجه نمی رود به جویم با تو

آب ارچه نمی رود به جویم باتو جز در ره مردمی نیویم باتو کویی که چه کرده ام ککویی بامن آن چیست نکرده ای چکویم باتو

رباعی شاره ۲۳۶: ای طالع سعد روح فرخنده به تو

ای طالع سعد روح فرخنده به تو وی صورت بخت عقل نازنده به تو مازنده به دین و دین مازنده به تو

ای آب حیات شرع پاینده به تو

رباعی شاره ۳۳۷: ای قامت سروکشهٔ کو یاه به تو

ای قامت سروکشهٔ کو ناه به تو در شب مروای شده خجل ماه به تو

کر رنج رسد مباد ناکاه به تو

رباعی شاره ۳۳۸: آنی که عدو چوبرک بیدست از تو

مه را به ضیام سوز امیرست از تو این رسم سیکری سپیرست از تو

آنی که عدو حوبرک بیدست از تو در حن زمانه را نویدست از تو

رباعی شاره ۳۳۹: بی آنکه به کس رسد پیونداز تو

بی آنکه به کس رسیه پیونداز تو آوازه به شهر در پراکنداز تو

کس بردل تونیت خداونداز تو ای قتنهٔ روزگار تا چنداز تو

رباعی شاره ۳۴۰: جز کر د دلم کشت نداند غم تو

جز کر د دلم کشت نداند غم تو در بلعجبی ہم به توماند غم تو هرچند برآتشم نشاند غم تو خمناک ثوم کرم غاند غم تو

رباعی شاره ۳۴۱: ای مفلس ما زمجلس خرم تو

ای مفلس ماز مجلس خرم تو دل مردر ہی راکہ برآ مددم تو شد بر دو کان سابی پر غم تو یاماتم دل دار دیاماتم تو

رباعی شاره ۳۴۲: ای بی تو دلیل اشهب و ادہم تو

ديوانه ثدست عقل درماتم تو جان چيست كه خون نگريداندرغم تو

ای بی تودلیل اشهبوادیم تو اقبال فروشد که برآمددم تو

رباعی ثماره ۳۴۳: چون موی شدم زرشک پیراین تو

کاین بوسه بمی دم قدمهای ترا و آنرا شب و روز دست در کردن تو

رباعی شاره ۳۴۴: دل موخة شد در تف اندىشه أتو

دل موخة شد در تف انديشه ٔ تو بفکند سپر در صف انديشه ٔ تو

دل خود چه کند سنگ خاره و آبن سرد چون موم ثود در گف اندیشه تو

رباعی شاره ۳۴۵: ای زلف ورخ تومایه ٔ پیشه ٔ تو

وی کشة هرار شیردربیشهٔ تو توبی خبروجهان دراندیشهٔ تو

ای زلف ورخ تومایه ٔ پیشه ٔ تو وی مطلع مه کناره ٔ ریشه ٔ تو

رباعی شاره ع۳۴: ای ہمت صد هزار کس در پی تو

ای ہمت صد هزار کس دریی تو وی رنگ کل و بوی گلاب از خوی تو ای من سر نویش کشةام دریی تو

ای تعبیه حان عاشقان در پی تو

رباعی شاره ۳۴۷: دل کست که کوهری فثاند بی تو

حقاكه خرد راه نداند بی تو این زهره ندارد که بماند بی تو

دل کسیت که کوهری فثانه بی تو یاتن که بود که ملک رانه بی تو

رباعی شاره ۲۴۸: حون آنش تنربی قرارم بی تو

چون آتش تغیر بی قوارم بی تو بر آب بمی قدم گذارم بی تو بر آب بمی قدم گذارم بی تو

رباعی شاره ۳۴۹: ای عقل اگر چند شریفی دون ثو

ای عقل اگر چند شریفی دون ثو وی دل زدگی به کر دوخون درخون ثو

دیرده آن گار دیگرکون ثو بادیده درآی و بی زبان بیرون ثو

رباعی شاره ۳۵۰: اندر ره عثق دلسران صادق کو

اندرره عثق دلسران صادق کو عندر است ہمہ زاویہ اوامق کو

يك شهر بمه طبيب شدحاذق كو سنگيتی بمه نطقت يکي ناطق كو

رباعی شاره ۳۵۱: باز آن پسرچه زنخ خوش زن کو

باز آن پسرچه زنخ خوش زن کو آن کودک زن فریب مردافکن کو گیرم دل مرده ریکم اوبردوبرفت آن صبرکه بازماندآن از من کو رباعی شاره ۳۵۲: ای معتبران شهروالیتان کو

ای معتبران شهر والیتان کو تابنده خدای در حوالیتان کو

وی قوم حال صدر عالیتان کو زیبای زمانه بلمعالیتان کو

رماعی شاره ۳۵۳: گفتی گله کر دهای زمن باکه ومه

از توبه کسی گله نکر دم باییه گفتم که اگر نکوترم داری به

گفتی گله کردهای زمن باکه ومه بهتان چنین برمن بیچاره منه

رباعی شاره ۳۵۴: ما ذات نهاده برصفاتیم همه

ماذات نهاده برصفاتیم بهمه موصوف صفت سخره ٔ ذاتیم بهمه ماذات نهاده برصفاتیم بهمه سخون رفت صفت عین حیاتیم بهمه

رباعی شاره ۳۵۵: کریدکویی ترایدی گفت ای ماه

ار گفته بدگوی زماعذر مخواه کامینه سیه نکر د داز روی سیاه

گریدگویی ترایدی گفت ای ماه هرکز نشود بر تو دل بنده تباه

رباعی شاره ع۳۵: از بهریکی بوس به دوماه ای ماه

از بریکی بوس به دوماه ای ماه داری سه چهار پنج مانهم کمراه

ای شش جهت و هفت فلک را به توراه از بشت بهشت آمده ای در نه ماه

رباعی شاره ۳۵۷: بامن ز در بحیه ای مثبک د نخواه

بامن ز دیجیهای مثباب د نخواه از لطف سخن گفت و من اساده به راه

گفتی که زنور روی آن بت ناگاه مید کوکب سیاره بزاد از یک ماه

رباعی شاره ۳۵۸: زین عالم بی و فاسپردازی به

زین عالم بی و فابیردازی به خود را زبرای حرص کدازی به عالم چوبه دست ابلهان دادستند باروی زمانه بمچنان سازی به

رباعی شاره ۳۵۹: کر توبه صلاح خویش کم نازی به

گر توبه صلاح خویش کم نازی به باحالت نقدوقت در سازی به در صومعه سرز زمد نفرازی به بخانه اگر زبت بیردازی به

رباعی شاره ۴۶۰: جزیاد تودل بهرچه بسم توبه

جزیاد تو دل بهرچه بتم توبه بی ذکر تو هرجای نشتم توبه در حضرت تو توبه نگتم صدبار زین توبه که صدبار نگتم توبه

رباعی شاره ۱ع۳: بامن دو هزار عثوه بفروخة ای

رباعی شاره ۲۶۲: در جامه و فوطه سخت خرم شده ای

در جامه و فوطه سخت خرم شده ای کاشوب جهان و شورعالم شده ای در جامه و فوطه در هم شده ای در خواب ندانم که چه دیدتی دوش کام و زیچ نقش فوطه در هم شده ای

رباعی شاره ۴ع۳: ای آنکه تورحمت خدایی شده ای

ای آنکه تورحت خدایی شده ای در چشم بجای روشایی شده ای از رندی سوی پارسایی شده ای اندر خور صحبت سایی شده ای

رباعی شاره ۴۶۴: تانقطه ٔ خال مثلب بررخ زده ای

تانقطه ٔ خال مثلب بررخ زدهای عثق بمه نیکوان تو شهرخ زدهای طفرای شهنشاه جهان منوخ ست تانط نکو بررخ فرخ زدهای

رباعی شاره ۵ع۳: هرچند به دلسری کنون آمده ای

هرچند به دلسری کنون آمده ای دربردن دل تو ذو فون آمده ای آمده ای آمره ای آمره ای آمره ای آمره ای آمره ای آمره ای

رباعی شاره عرع ۳: در حس جو عشق نادرست آمده ای

در حس چوعش نادرست آمده ای در وعده چوعهد خویش سست آمده ای در حس چوعش نادرست آمده ای در دلیری ار چند نخست آمده ای در دلیری ار چند نخست آمده ای

رباعی شاره ۷۶۷: خشودی تو بجویم ای مولایی

خشودی تو بجویم ای مولایی چون باد بزان ثوم زناپروایی چون فریایی میرون شمع اگر سرم زین بربایی میچون قلم آن کنم که تو فریایی

رباعی شاره ۸ع۳: حون نار اکرم فروختن فرمایی

چون ناراکرم فروختن فرمایی چون بادبزان شوم زناپروایی زیر قدم خود ار چوخاکم سایی چون آب روانه کردم از مولایی رباعی ثماره ۱۹۶۹: گفتم که سرم از توای مینایی

گفتم که سِرم از توای بینایی گفتی که بمیر تادلت بربایی گفتار ترابه آزمایش کردم می بنگییم کنون چه میفرمایی

رباعی شاره ۳۷۰: ای سوس آزاد زبس رعنایی

ای سوس آزاد زبس رعنایی چون لاله زخنده بیج می ناسایی پتم چوبنفشه کشت ای بینایی زیرا که چوگل زود روی، دیر آیی

رباعی شاره ۳۷۱: تا تو ز درون و فای او می جویی

تاتوز درون وفای او می جویی وانکه زبرون حفای او میجویی زان کی بر ہی که نیک و بدبا او پی از پنبه ہمی کشتن آتش جویی

رباعی شاره ۳۷۲: غم کی خور د آنکه شادمانیش تویی

غم کی خورد آنکه شادمانیش تویی یائی مرد آنکه زندگانیش تویی درنسه آن جمان کجابند دول آنرا که به تقداین جمانیش تویی

رباعی شاره ۳۷۳: سیرار شواز خود که زیان توتویی

بنرار شواز خود که زیان تو تو پی پیدا دکران راست نهان تو تو پی پیدا دکران راست نهان تو تو پی

رباعی شاره ۳۷۴: مردی که برای دین سوارست تو بی

مردی که برای دین موارست تویی شخصی که جال روزگارست تویی چرخی که به ذات کامگارست تویی شمسی که زنجم یادگارست تویی رباعی شاره ۳۷۵: حون حله دهمی نیک سوارا که تو بی

حون حله دې نيک سوارا که تو يي

درصلح شکر بوسه شکاراکه توبی درجنگ قوی ستیره گاراکه توبی

رباعی شاره ع۷۷: خود ماه بود چنین منور که تویی

خودماه بودچنین منور که تویی یامهر بودچنین سمنبر که تویی است. الله الله ازین نکوتر که تویی الله الله ازین نکوتر که تویی

رباعی شاره ۳۷۷: روش تراز آ فتاب و ماهی کویی

روشن تراز آفتاب وماہی کویی پرام تراز مندوگاہی کویی آراسة از لطف الاہی کویی تاخود به کجارسد خواہی کویی

رباعی شاره ۳۷۸: جایی که نمودی آن رخ روح افزای

جایی که نمودی آن رخ روح افزای بنای دلی را که نبردی از جای ز آنروز بیندیش که بی علت و دای خصمی دل بندگان کند بر توخدای

رباعی شاره ۳۷۹: باخصم توازیی توای دهرآ رای

باخصم توازپی توای دهر آرای مهرافزایم کرچه بودکین افزای ورتیخ دورویه کرداز سرتاپای خود را چو کمر در دل او سازم جای

رباعی شاره ۳۸۰: در عثق توای سکر لب روح افزای

تا چون بربط بسازیم بربر جای چون چنگ ساده ام به خدمت برپای

در عثق توای سگر لب روح افزای نالان چو کانچهام خروشان چون نای

رباعی شاره ۳۸۱: خود را جو عطا دہی فراوان متای

خود را چوعطادی فراوان متای وز منع کسی نیز مرونیک از جای در منع و عطاترانه دست و نه پای بند نه خدایت و کثاینده خدای

رباعی شاره ۳۸۲: در پیش خودم همی کنی آنجابی

درپیش خودم ہمی کنی آنجابی پس در عقبم ہمی زنی پر تابی حاوید شی بیاید و مهتابی تابا تو غم تو کویم از هربابی رباعی شاره ۳۸۳: شب راسلب روز فروزان کر دی

شب راسلب روز فروزان کر دی تاحس برامل عثق ماوان کر دی

چون قصد به خون صدمهان کردی دست و دل و زلف هرسه یکسان کردی - میران قصد به خون صدمهای کردی

37

رباعی شاره ۳۸۴: صدحشمه زحشم من براندی وشدی

صدچشمه زچشم من براندی و شدی برآنش فرقتم نشاندی و شدی پرآنش فرقتم نشاندی و شدی پرون باد جهنده آمدی تنگ برم می نشاندی و شدی

رباعی شاره ۳۸۵: ای رفته و دل برده چنین نیندی

ای رفته و دل برده چنین نیپندی من می کریم ز در دو تو می خندی

شنگفت که ببریدی و دل برکندی تو ہندویی و برنده باشد ہندی

رباعی شاره ع۸۶: ای دل منیوش از آن صنم دلداری

ای دل منیوش از آن صنم دلداری بیوده مفرسای تن اندر خواری کان ماه سگاره ز در دوغم تو فارغ تر از آنست که می پنداری

رباعی شاره ۳۸۷: در هرخم زلف مشکبنری داری .

درهرخم زلف مشکبنری داری درهر سرغمزه رسخنری داری روکرچه زعاثقان کریزی داری رباعی شاره ۳۸۸: زان چشم حونرکس که به من در نکری

زان چشم چونرکس که به من در نکری چون نرکس تسیراه خوابم بسری ر نرکس چشمی چونرکس ای رشک پری هر چند شگفیة تر ثبوی ثبوخ تری رباعی شاره ۳۸۹: کسیرم که غم هجروصالم نخوری

کسیرم که غم هجروصالم نخوری نه ننیربه چثم رحم در من نکری این مایه توانی که بر دشمن و دوست آنم نبری و پوسینم ندری رباعی شاره ۳۹۰: از نکته ٔ فاضلان به اندام تری

از نکته ٔ فاضلان به اندام تری وزسیرت زامدان نکونام تری از دو و می غم انجام تری من سوختم و توهر زمان خام تری

رباعی شاره ۳۹۱: گفتی که حوراه آشایی کسری

گفتی که چوراه آثنایی کسری اندردل و جان من روایی کسری اندردل و جان من روایی کسری کی دانشم که بی و فایی کسری در خشم شوی کم سایی کسری

رباعی شاره ۳۹۲: باشد همه را حوبر ساره تسحری

باشدیمه را چوبرساره و سحری دل بر تونهادن ای بت از بی خبری

زیرا که چوضج صادق ای رشک پری هم پرده دریده ای و نهم پرده دری

رباعی شاره ۳۹۳: راهی که به اندیشه ٔ دل می سپری

رای که به اندیشه ٔ دل می سپری خوابی که به هر دوعالم اندر نکری در سرت بمیشه سپرت کر دون دار کانجاکه بمی ترسی از و می گذری

رباعی شاره ۴۹۴: هست از دم من بمیشه چرخ اندر دی

مت از دم من بمیشه چرخ اندر دی وز شرم جالت آفتاب اندر خوی هر روز چومه به منرلی داری پی آخر چوستاره شوخ چشمی ماکی

رباعی شماره ۳۹۵: حون بلبل داریم برای بازی

چون بلبل داریم برای بازی چون گل که بویم برون اندازی شدم که چربرفروزیم بکدازی چنکم که زبرزدنم می سازی

رباعی شاره ع۹۶: کشم زغم فراق دیبا دوزی

پون موزن و درسیهٔ موزی چون موزن و درسیهٔ موزن موزی بادوزی بادوزی باشد که مرابه قول نیک آموزی باشد که مرابه قول نیک آموزی

رباعی شاره ۳۹۷: در هجر توکر دلم کراید به خسی

در هجر توکر دلم کراید به خسی در بر نکذار مش که سازم هوسی ور دیدهٔ نکه کند به دیدار کسی در سر نکذار مش که ماند نفسی

رباعی شاره ۳۹۸: تا شیاری به طعم متی نرسی

تاشیاری به طعم متی نرسی تاتن ندهی به جان پرسی نرسی تاتن ندهی به جان پرسی نرسی تا در ده عثق دوست چون آتش و آب از خود نثوی نیست به متی نرسی

رباعی شاره ۳۹۹: درخدمت ما اکر زمانی باشی

در خدمت ما اکر زمانی باشی در دولت صاحب قرانی باشی ور پاک وعزیز ممچو جانی باشی بی ما تو چو بی جان و روانی باشی رباعی شاره ۴۰۰: تا چند زجان مشمنداندیشی

تاچند زجان مشنداندیشی تاکی زجان پر گزنداندیشی آنچ از تو توان شدن بمین کالبدست یک مزبله کومباش چنداندیش رباعی شاره ۴۰۱: ای عود بهشت فعل بیدی باکی

ای عود بهشت فعل بیدی ماکی وی ابر امید ناامیدی ماکی کردی بر من کبودرخ زرد آخر ای سرخ سیاه کرسیدی ماکی

رباعی شاره ۴۰۲: بیدا د توبر جان سایی مائی

بیداد توبر جان سایی مائی وین باختن عثق ریایی مائی از هرچه مرابود سردی به میاک آخر بنکویی این دغایی مائی رباعی شاره ۴۰۳: کر دنیا را به خاشه ای داشتی

گر دنیارا به خاشه ای داشتی همچون دکران قاشه ای داشتی لولی کویی مراوکر لولیمی گلبی و سکی ولاشه ای داشتی

رباعی شاره ۴۰۴: می خور که ظریفان جهان را در دی

می خور که ظریفان جهان را در دی گرکر دبناکوش زمی مبنی خوی تاکی کویی توبه سکتم هی هی صد توبه سکتم به که یک کوزه می رباعی شاره ۴۰۵: کر آمدنم زمن بدی نامدمی

کر آمدنم زمن بری نامد می ورنیز شدن زمن بری کی شدمی به زان نبدی که اندرین دهر خراب نه آمد می نه شدمی نه بدمی

رباعی شاره ع۴۰: کر من سرناز هرخسی دانسمی

کر من سرناز هرخسی داشتی معثوقه درین شهر بسی داشتی وربر دل نود دست رسی داشتی داشتی رباعی شاره ۴۰۷: کر من چوتوشکین دل و ناخوش خومی

این دل که مراست کاشگی تومنمی و آن خوکه تراست کاشگی من تومی

گرمن چوتوسکین دل و ناخوش خومی کی بیته سان زلف ورخ نیکومی

رباعی شاره ۴۰۸: ای شمع ترا نگفتم از نادانی

ای شمع ترا نگفتم از نادانی از شهد جدا مثوکه اندرمانی تالاجرم اکنون تووبی فرمانی گریانی و سربریده و سوزانی

رباعی شاره ۴۰۹: ای آنکه مرابه جای عقل و جانی

ای آنکه مرابه جای عقل و جانی بالذت علم و قوت و ایانی از دوستی توزنده کر دد دانی گرنام توبر خاک سایی خوانی

رباعی ثیاره ۴۱۰: پرسی که زبیر مجلس افروختنی

پرسی که زببر مجلس افروختنی دعثق چه لفظهاست بردوختنی ای فیراز سوخته و سوختنی عثق آمدنی بودنه اندوختنی

رباعی شاره ۴۱۱: یک روز نباشد که توباکسرومنی

رباعی شاره ۴۱۲: گفتم حولبی بوسه ده ای بی معنی

نود چون زلفی پر کرهای بی معنی خود چون زلفی پر کرهای بی معنی معنی معنی بام توبرین دلی زهای بی معنی بام توبرین دلی زهای بی معنی

رباعی ثماره ۴۱۳: تامخرقه و رانده ٔ هر در نثوی

تامخرقه ورانده ٔ هردرنثوی نردېمه کس چو کفرو کافرنثوی عاکم بدین حدیث بمسرنثوی تاهر چه کمت از و تو کمترنثوی

رباعی شاره ۴۱۴: جزراه قلندروخرابات میوسی

جزراه قلندرو خرابات مپوی جزباده و جزیماع و جزیار مجوی پرکن قدح شراب و درپیش سوی می نوش کن ای گار و بیبوده مکوی

رباعی شاره ۴۱۵: کسیرم که مقدم مقالات شوی

گیرم که مقدم مقالات ثوی پیش شمن صفات خود لات ثوی جزجمع ماش نامکر ذات ثوی کانکه که یراکنده ثوی مات ثوی

رباعی شاره ع۴۱: باهر تاری سوخته جون پود شوی

باهر تاری سوخته چون پود شوی یا جله به زیان بی سود شوی در دیده معددوستان دود شوی زیکونه به کام دشمنان زود شوی

رباعی شاره ۴۱۷: برخاک نهم پیش تو سرکر خواهی

وان حاک کنم زدیده تر کر خواهی حان نیزدل انگارو سر کر خواهی برخاك نهم پیش تو سر کر خواهی ای جان جو به یاد تو مرا کار نکوست

رباعی شاره ۴۱۸: تاکی زغم جهان امانی خواهی

یایی زغم جان امانی خواهی یکی به مراد خود جهانی خواهی چون درخور نویشن تمنا نکنی زین مسجدوزان میکده نانی خواهی

رباعی شاره ۴۱۹: از خلق زراه نیر کوشی نرهی

از خلق زراه تنرکوشی نرهی وزخود زسر سخن فروشی نرهی زین هر دویدین دو کر بکوشی نرهی از خلق و زخود جزیه خموشی نرهی

رباعی شاره ۴۲۰: تاشد صناعثق توہمراه رہی

تا شد صناعت تو همراه رهی در هم زده شد عتی و تمناه رهی و تمناه رهی و تعدید در آه ره ره ره ره ره ره ره ره ره رم ره ره ره ره ره ره ره ره ره رم ره رم ره رم ره رم ره رم ره رم ره

رباعی شاره ۴۲۱: ای شور حو آب کامه و تلخ حو می

ای ثور چوآب کامه و تلخ چومی چون نای میان تهی و پر بند چونی بی چربش بمچون مکر و سخت چوپی بد عهد چوروزگار و مکروه چوقی